

بسم الله الرحمن الرحيم

## سرمایه اجتماعی

چکیده

یکی از موضوعات بنیادی در مسائل مربوط به مدیریت، عنوان جامعه‌شناسی است. در نظریات جهانی عمدتاً دو نظریه جامعه‌شناسی از سایر نظریات بیشتر مطرح می‌باشند. نظریه لیبرال دمکرات یا همان فردگرائی افراطی و نظریه سوسیالیستی که همان جامعه‌گرائی افراطی است. اما اسلام دارای دیدگاه ویژه خود می‌باشد که هم نقاط مثبت هر دو نظریه را در بر می‌گیرد و هم نقاط ضعف آنها را تصحیح و هدایت می‌نماید و اساساً منطبق بر طبیعت مادیت و معنویت انسان تدوین گردیده است.

در این قسمت یکی از مهمترین مفاهیم جامعه‌شناسی (سرمایه اجتماعی) را که در واقع ارزشهای مهم اجتماعی را از دیدگاه مکاتب مطرح می‌نماید بررسی نموده ایم

این مفهوم به نوبه خود شامل سه مولفه انسجام اجتماعی، اعتماد اجتماعی و مشارکت اجتماعی است که در زیر مجموعه هر یک از این مفاهیم، مثالها و شاهدهای نظری و عملی مربوطه ارائه شده است.

کلید واژه:

جامعه، سرمایه اجتماعی، انسجام، اعتماد، مشارکت

سرمایه اجتماعی

۱: انسجام اجتماعی

هدایت قرآنی جامعه

مهمترین معیار در ایجاد انسجام اجتماعی دارا بودن یک هدف واحد و مشترک برای جامعه می‌باشد که مکتب مبین اسلام در قالب هدایت احسن انانها آن را تعیین و تبیین نموده است در زیر نمونه ای از آیات مربوط را می‌بینیم.

قرآن چطور مردم را هدایت می‌کند اینکه فرمود: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ [3] راه هدایتش آیا راه کلام است؟ راه فلسفه است؟ راه عرفان است؟ چطور مطالب را به مردم می‌فهماند؛ اگر کسی بخواند اسرار عالم را بفهمد، معارف دین را یاد بگیرد فقط طبق ظواهر دین باید یاد بگیرد یا با برهان عقل باید یاد بگیرد یا از راه تهذیب نفس باید یاد بگیرد قرآن چطور هدایت می‌کند؟ آن راه مبسوط را ایشان اشاره کردند. به هر حال اگر کسی بخواند جامعه‌ای را هدایت کند باید از راه فکر و اندیشه او را راهنمایی کند، یا او را با ظواهر دینی از راه تقلید و استظهار از لفظ او را هدایت می‌کند، یا او را با برهان عقلی هدایت می‌کند، یا او را با تهذیب نفس و مشاهده خارج؛ کدام یک از این سه راه را قرآن انتخاب می‌کند؟

اشاره شد که چه در سوره مبارکه «حشر» چه در آیات دیگر سه راه را قرآن امضا کرده است، فرمود: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ﴾ [4] یا از راه علم یا از راه هدایت یا از راه وحی یا از راه استظهار ظواهر دینی یا از راه عقل و استدلال یا از راه کشف و شهود و همه اینها خطابردار است به استثنای آن فکری که معصوم از اشتباه باشد و همه اینها باید به آن «میزان العقائد» عرضه بشوند و اگر کسی بخواهد تنها یکی از این راهها را انتخاب بکند، هرگز با دیگری قابل تفاهم نیست؛ یعنی اگر کسی بخواهد فقط با براهین عقلی معارف دین را بفهمد این هرگز سرسازگاری با کسی که از راه ظواهر دینی یا کسی که از راه تهذیب نفس به مطالب می‌رسد نمی‌تواند کنار هم زندگی کند. اگر کسی فقط از راه ظواهر دینی، معارف دین را درک می‌کند او هرگز با کسی که از راه برهان عقلی یا از راه تهذیب نفس به اسرار دین پی می‌برد نمی‌تواند کنار هم زندگی کنند، و اگر کسی فقط از راه تهذیب نفس به سر می‌برد نمی‌تواند با کسانی که از راه عقل یا استظهار از ظواهر زندگی می‌کنند و معارف را می‌فهمند کنار هم بیایند و کسانی که به این فکر افتادند که راه دلیل نقلی و دلیل عقلی و تهذیب نفس را جمع کنند، اینها زحمات زیادی کشیدند؛ ولی آن‌چنان بهره نبردند. منشأ همه اشکال‌ها و پیدایش همه دشواری‌ها و دشوار بودن همه این راه‌های حل آن است که هر کدام به تنهایی دین را گرفته‌اند بدون اینکه دیگری را درک کنند؛ یعنی عده‌ای راه عقل را گرفتند بدون اینکه از ظواهر دینی مدد بگیرند، عده‌ای ظواهر دینی را معیار قرار دادند بدون اینکه به برهان عقل اعتنا کنند، عده‌ای راه کشف و شهود را پیش گرفتند بدون اینکه برهان عقلی یا ظواهر دینی را در نظر داشته باشند و این همان است که هرگز کنار هم جمع نخواهند شد و تنها راهی که هست ایشان پیشنهاد دادند، همین راه است که عمل به آن آیه سوره مبارکه «آل عمران» بشود و آن آیه مبارکه سوره «آل عمران» این است که ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾؛ [5] این ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾؛ معنای آن این نیست که همه شما مسلمان باشید همه به قرآن عمل کنید همه قرآن را محور قرار بدهید همه به قرآن چنگ بزنید معنایش این نیست معنایش این است که همه با هم قرآن را بفهمید، نه همه قرآن را بفهمید، نه همه قرآن را تمسک کنید، همه با هم دست به قرآن بزنید؛ آن‌گاه یکدیگر را درک می‌کنید.

اگر گروهی کنار هم نشستند، هم یکدیگر را درک می‌کنند هم راه‌های یکدیگر را می‌فهمند هم یکدیگر را تأیید می‌کنند بدون تخطئه. اگر هزار نفر جدای از هم برای خود هر کدام حسابی باز کردند، هر کسی قرآن را لو گذاشت و فکر خاصی که از قرآن نصیب او شد آن را محور قرار داد؛ اینها «اعتصموا بالقرآن»، اما «متفرقین لا مجتمعین» و قرآن نمی‌فرماید، همه‌تان به قرآن عمل کنید می‌فرماید همه‌تان با هم قرآن را بگیرید نه بی‌هم؛ امری دارد و نهی دارد. فرمود: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾؛ وقتی موارد مهم باشد تنها به امر اکتفا نمی‌کند؛ بلکه مقابلش هم نهی می‌کند. اگر یکدیگر را درک کردند، آنکه اهل برهان است می‌گوید ظاهر دینی هم حجت است؛ منتها من ذوقم ذوق برهان است، با ظواهر دینی هم می‌شود این راه را رفت. آنکه اهل استظهار ظواهر دینی است به نقل دل‌بسته‌تر است می‌گوید با عقل می‌توان رفت، ولی آنس من به نقل بیشتر است. آنکه اهل تهذیب است می‌گوید راه عقل و نقل هر دو خوب است؛ ولی من با تهذیب نفس مسئله را حل می‌کنم، آن‌گاه سخن از مثلث نیست که یکی آن ضلع را داشته باشد به نام برهان، یکی این ضلع را داشته باشد به نام عرفان، یکی هم آن ضلع را داشته باشد به نام نقل که هرگز نمی‌شود با این سه ضلع جدا ما مثلث بسازیم، هیچ شدنی نیست. اما اگر سخن از تثلیث نبود، سخن از سه ضلع و سه راه نبود، سخن از یک راه بود که عارف هم در همین راه می‌رود.

حکیم هم در همین راه می‌رود، کسی که به ظواهر دینی استدلال می‌کند او هم در همین راه می‌رود؛ اینها با هم این راه را طی می‌کنند، قابل تفاهم‌اند و یکدیگر را درک می‌کنند.

بیان ذلک این است مثلاً کسی که راه «حارثه بن مالک» را طی می‌کند، تمام تلاش و کوشش او این است که چشم دل را باز کند ببیند جهنم هست، این با تمام تلاش و کوشش به جایی رسیده است که به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد، من طوری الان زندگی می‌کنم که گویا بهشت و اهلش را، جهنم و اهلش را می‌بینم. این نه نیازی دارد که چندین جلد کتاب‌های عقلی را بخواند، نه محتاج است که چندین جلد حدیث بخواند که جهنم هست، بهشت هست، موافقی هست، صراطی هست، کتابی هست، او دارد می‌بیند، او دارد جهنم را می‌بیند عرض بر صراط را می‌بیند. این شخص لازم نیست برهان اقامه کند که چون خدا عادل است و در این نظام ظالم و مظلومی بود؛ پس یک روز جزایی باید باشد که چندین برهان اقامه بشود با «مقدمات مطویّه» که قیامتی باید باشد، بهشتی باید باشد، جهنمی باید باشد. برهان برای کسی است که نمی‌بیند؛ اما اگر کسی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) او را تصدیق کرد، فرمود: «هَذَا عَبْدُ تَوَرَّ اللَّهُ قَلْبَهُ»، [6] این لازم نیست درس بخواند، بحث بکند یک شکل اول و دوم بفهمد. او می‌گوید من الان عرش را می‌بینم، حضرت فرمود درست است؛ بهشت و جهنم را گویا می‌بینم فرمود درست است؛ اما چه کسی به این مقام می‌رسد و چه موقع به این مقام می‌رسد در صورتی که این تهذیب نفسش از راه دین باشد. بسیاری از افراد هستند که قبل از اسلام بودند الان هم هستند که در صدد کوباندن این غرایزند، وقتی انسان این غرایز را بکوباند یک گوشه نفس را تقویت می‌کند؛ اما چون بر روال شرع نیست جایی به مقصد نمی‌رسد. تهذیب شرع باید طبق دستوری باشد که همان شرع به او داد، دستورش هم خیلی سخت نیست، اوایل دشوار است. اگر گفتند حلال بخورید، اگر گفتند مواظب چشم و گوشتان باشید، اگر گفتند ماهی سه روز روزه بگیرید، اگر گفتند شب کمتر بخورید، اگر گفتند شب زنده‌دار باشید، اگر از این راه کسی پیش رفت. این «حارثه بن مالک» دیگر نه امام بود و نه امام‌زاده و نه راهی را رفت که دین نگفته باشد، او با همین واجب‌ها و مستحب‌ها رفت؛ نه تنها اعمال خود را حساب می‌کرد؛ بلکه خاطرات خود را هم حساب می‌کرد. پس او راهش را از شرع گرفته. آنکه اهل برهان است می‌گوید قول معصوم حدّ وسط قرار می‌گیرد؛ نوع حکمای ما تصریح کردند که همان طوری که مثلاً «المتغیّر» می‌تواند حدّ وسط برهان قرار بگیرد بگوییم «العالم متغیّر و کلّ متغیّر حادث»، قول معصوم (علیه السلام) هم می‌تواند حدّ وسط قرار بگیرد، بگوید این چیزی است که معصوم فرمود، هر چه معصوم فرمود حق است و این حق است؛ منتها همان طوری که حدّ وسط باید یقینی باشد قول معصوم هم باید یقینی باشد. اگر از استظهار لفظی بود به درد فروع دین می‌خورد، اگر نصّ قطعی یقینی «بلا مزاحم و معارض» بود به درد اصول هم می‌خورد که باید قول معصوم باشد تا بتواند استدلال کند.

آنکه با قول معصوم دارد استدلال می‌کند می‌گوید همین دین است که برهان عقلی را امضا کرده، همین دین است که استدلال انبیا را که ذکر می‌کند بر اساس براهین عقلی ذکر می‌کند، همین دین است که ما را به تعقل وامی‌دارد، همین دین است که خود قرآن ادله را با عقل تبیین می‌کند و مانند آن؛ آن‌گاه یک حکیم و یک عارف و یک متعبّد هر سه در یک صراط مستقیم‌اند هر سه یکدیگر را تأیید می‌کنند دیگر سه ضلع جدای از هم نیستند که ما بخواهیم با این سه ضلع مثلث بسازیم که هرگز شدنی نیست و هرگز هم اینها کنار هم جمع نخواهند شد. چرا؟ چون هر سه به قرآن عمل کردند اما بی‌هم، نه با هم. ما یک «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» [7] داریم، یک «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» داریم. این «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»؛ یعنی هر کسی عقد خود را وفا کند هر

کسی داد و ستد کرد به عقد و داد و ستد خود عمل کند، این جمع در برابر جمع است. یک ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ داریم، این ﴿وَاعْتَصِمُوا﴾ به منزله ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ نیست، به منزله ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ﴾ نیست، به منزله ﴿آتُوا الزَّكَاةَ﴾ نیست که هر کسی کار خودش را انجام بدهد. به ما می گوید با هم قرآن را بفهمیم؛ یعنی یکدیگر را تحمل کنیم. هر کسی را ذات اقدس الهی با یک ذوق خاص آفریده است، شما اصرار نداشته باشید که دیگری مثل شما بیندیشد راه گوناگون است، ولی بیش از این سه نیست؛ جمع هر سه ممکن است، ولی «منفصله مانعة الخلو» است؛ ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ﴾ اگر با هم بودند، یا توفیق جمع هر سه راه برای اوحادی حاصل می شود، یا اگر نشد یکدیگر را تأیید می کنند و هضم می کنند و تحمل می کنند نه اینکه یکدیگر را طرد کنند؛ تا این چنین نباشد هرگز هشام از یک طرف، «حارثة بن مالک» از طرف دیگر و زراره و مفضل از طرف دیگر تربیت نمی شوند. هشام بن سالم یک طرز فکر دارد، هشام بن حکم یک طرز فکر دارد در بین صحابه حضرت، زراره و مفضل هم طرز دیگر از فکر دارند؛ اما همه را حضرت پروراند همه را حضرت تربیت کرد و اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هم هر کدام یک طرز خاص داشتند اما «حارثة بن مالک» را حضرت پروراند، احتجاج هایی که نصیب عمار و امثال عمار می شد هم حضرت پروراند، اویس قرن را هم حضرت پروراند، چه راه ظواهر دینی، چه راه برهان عقلی و چه راه تهذیب نفس؛ قهراً آن کسی که با برهان عقلی دارد پیش می رود، حدّ خود را می فهمد می گوید من در کلیات راه دارم در جزئیات راه ندارم، حدّ خود را می فهمم، به اندازه سرمایه خود حرف می زنم؛ آن گاه نه تنها در فروع دین متعبد است در بسیاری از جزئیات اصول دین هم این چنین. آنجا که برهان راه ندارد این متعبد محض است و آنجا هم که برهان راه دارد می کوشد که هماهنگی برقرار کند. آن کسی که با ظواهر دین حرکت می کند می کوشد که بین اصول دین و فروع دینش فرق بگذارد، اگر بخواهد فروع دینش را اثبات کند با ظنون معتبره اثبات می کند، اگر خواست اصول دینش را اثبات کند با ادله قطعی اثبات می کند، به دنبال نصّ متواتر می گردد. وقتی خواست مسئله فرعی و فقهی را اثبات کند با یک امر ظنی اکتفا می کند. آنکه از راه کشف و شهود می رود ریاضت هایش را بر اساس همین واجبها و مستحبها تنظیم می کند. بنابراین این ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ به ما می گوید با هم بگیرید نه بی هم بگیرید غیر از ﴿أَقِمْوا الصَّلَاةَ﴾ است که هر کسی نماز خودش را بخواند؛ بلکه با هم قرآن را بفهمید، با هم دین را بفهمید و مانند آن.

قسمت ۲۴ / حشر / تسنیم

## وحدت اجتماعی

دارا بودن هدف مشترک بسیار در ایجاد وحدت و یگانگی و یکپارچگی اجتماع موثر است و لذا از معیارهای مهم ایجاد انسجام اجتماعی به شمار می رود. در زیر مثالهایی از آیات و تفاسیر مربوط را می بینیم.

جریان کربلای سیدالشهداء این است آقایان! خیال نکنید یک مظلومی در برابر ظالم ایستاد هیچ یعنی هیچ! هیچ کاری برای کربلا نیست مگر اینکه این اضلاع سه گانه روشن بشود قبل از کربلا چه گذشت؟ در کربلا چه گذشت؟ بعد از کربلا چه شد؟ سخن از مبارزه مظلوم با ظالم نبود. این نامه نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) که در نهج البلاغه برای استاندار رسمی مصر نوشت فرمود: این طور

نبود که من بتوانم سقیفه را امضا کنم اول اینها آمدند دین را به اسارت گرفتند نه مرا اسیر کردند قرآن را به میل خود معنا می کردند «قَالَ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أَسِيرًا فِي آيِدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَىٰ وَتُطَلَّبُ بِهِ الدُّنْيَا» [17] حالا دین که اسیر شد من چگونه بگویم قرآن این طور گفته روایت این طور گفته؟ تمام شد و رفت. بعد دست مرا بستند این در تمام نهج البلاغه است. غدیر، جشن ها گرفتن بسیار خوب است شیرینی پخش کردن بسیار خوب است ولی بهترین کار در ایام غدیر چاپ کردن این کتاب شریف تمام نهج البلاغه است این را در معرض قرار دادن است که همه ما بتوانیم بخیریم و تهیه کنیم یک کتاب ارزانی باشد این کتاب برای همه ما ضروری است وجود مبارک حضرت امیر فرمود من اگر این نبود که دستم بسته نبود و امضا نمی کردم من اگر عموم حمزه بود و برادرم جعفر بود من که سقیفه را امضا نمی کردم این ناله علی است این برای قبل از کربلا.

بعد از کربلا هم جریان ابن زبیر را شما ببینید ابن زبیر با اینها مخالف بود شما می توانستید ابن زبیر را دستگیر کنید این همه نیرو داشتید حالا زبیر رفته درون کعبه متحصن شد. خدا غریق رحمت کند مرحوم ابن بابویه قمی را این لطیفه را در من لا یحضره الفقیه دارند که بالاخره کعبه درست است مقدس است و محترم است اما کسی که به امام زمانش اعتنا نکند تحت ولایت امام زمانش نباشد اگر به درون کعبه هم برود خدا او را پناه نمی دهد. [18] اینها می توانستند ابن زبیر را در کعبه دستگیر کنند این رفته بود در اتاق، یک اتاق که بیشتر نبود در را باز می کردند و می گرفتند آنها که قبل از انقلاب مکه مشرف شدند می دانند این کوه ابوقییس مشرف بر کعبه بود اینها منجنیق آوردند بالای کوه نصب کردند این کعبه را به صورت خاک درآوردند تا ابن زبیر را بگیرند شما می خواستی ابن زبیر را بگیرد آسان بود چرا کعبه را خراب کردید؟ قبله مسلمین است مطاف مسلمین است مثل یک خانه معمولی مثل یک مغازه معمولی! سخن از دین نبود این سید الشهداء (سلام الله علیه) سخن از یک مظلوم در برابر ظالم نبود سخن از یک موحد در برابر کافر بود. همان بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) به حضرت عرض کردند: چه کسی پیروز شد در این جنگ؟ فرمود ما عرض کردند شما که دستتان بسته است اسیر هستید گفتند «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مِنْ غَلَبٍ وَ دَخَلَ وَ وَقْتُ الصَّلَاةِ، فَأَذِّنْ ثُمَّ أَقِمِ» [19] اگر خواستی بفهمی که چه کسی پیروز شد موقع نماز اذان و اقامه بگو ببین نام چه کسی را می بری؟ ما رفتیم این نام را زنده کردیم و برگشتیم. معلوم می شود اصل دین در خطر بود. اینکه می بینید میلیون ها نفر این جان فشانی را دارند می کنند این طور نیست که ساده باشد و دل های میلیون ها نفر را به اینجا بیاورد. این حسین بن علی فخر که بود؟ او هم همین صحنه را داشت مگر او از خاندان پیغمبر نبود؟ مگر او را مظلومانه نکشتند حسین بن علی را در فخر؟ فرق می کند خیلی فرق می کند یک معصومی که قرآن ناطق است فقط و فقط در برابر کفر بایستد بخواهد دین را زنده کند، همین! آنکه می فرماید «قَوِّ اللَّهَ لَا تَمُحُو ذِكْرَنَا وَلَا تُمِيتْ وَحْيَنَا» [20] این است این طور نیست که حالا یک مظلومی در برابر ظالم قرار گرفته باشد حالا این البته این برنامه اگر برای سایر ائمه (علیهم السلام) اتفاق می افتاد همین طور می شد قضا و قدر الهی این هست.

غرض این است که این قسمت صریحاً می فرماید که این ﴿ذِكْرِي لِلْبَشَرِ﴾ ﴿تَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾ این حقوق بشر است این ﴿تَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾ است این بیانات نورانی را در سوره مبارکه «مدثر» از این جهت آورده است. قسمت ۱۰ / انسان / تسنیم

اختلاف چیز بدی است. فرمودند اختلاف نکنید و از وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) قبلاً این بیان نورانی آن حضرت نقل شد در نامه‌هایش هست در خطبه‌هایش هست چند جای نهج البلاغه این جمله نقل شده است که حضرت فرمود در بین امت پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) هیچ کس مثل من مردم را به وحدت دعوت نمی‌کند: «لَيْسَ رَجُلٌ فَعَلِمَ أَحْرَصَ [النَّاسِ] عَلَى جَمَاعَةِ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَآلَيْهِ وَسَلَّمَ وَآلَيْهِ وَسَلَّمَ»، [26] بعد فرمود: «وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا بِفَرْقِهِ خَيْرًا مِمَّنْ مَضَى وَ لَا مِمَّنْ بَقِيَ»، [27] این را حضرت بر اساس تاریخ نمی‌گوید، بر اساس سنت الهی و علم غیب می‌گوید، می‌فرماید بدانید! ذات اقدس الهی نه در گذشته دور و نزدیک نه در آینده دور و نزدیک «الی یوم القیامة» هیچ ملّتی را که با هم اختلاف دارند خیر نمی‌دهد. حالا گذشته را ممکن است انسان بگوید که حضرت بر اساس تاریخ بگوید؛ اما آینده را که بر اساس علم غیب می‌گوید. از سنت الهی خبر می‌دهد. سنت الهی این است ملّتی که با هم مختلف و ناسازگار هستند خدا به این ملّت خیر نمی‌دهد. اختلاف هم مستحضرید گاهی دست خود آدم است گاهی در اثر بد رفتاری آدم ذات اقدس الهی این اختلاف که یک بیماری بدخیمی است را دامنگیر افراد می‌کند. در سوره مبارکه «مائدة» بحث آن گذشت فرمود از بس این یهودی‌ها و ترساها خلاف کردند خلاف کردند، من همه اینها را به جان هم انداختم. درباره یهودی‌ها با تعبیر تندتری فرمود: «وَآلَقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» [28] درباره ترسا و مسیحی‌ها یک مقدار رقیق‌تر «فَأَعْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» [29] گاهی اختلاف در اثر اختلاف سلیقه‌گی و اینهاست با گفتن و نشست و دیدارها حلّ می‌شود. گاهی اختلاف یک غده بدخیمی است که در اثر رفتارهای ممتدّ سالیان دراز ذات اقدس الهی در بین امتی القا می‌کند. آن وقت آن اختلاف با نصیحت و نشست و همایش و کنگره حلّ نمی‌شود، چون او با دست غیب انداخته شده است، «وَآلَقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»، «فَأَعْرَيْنَا»؛ هر دو آیه در سوره مبارکه «مائدة» است.

غرض این است که اختلاف‌هایی که در درون خود انسان است اگر - خدای ناکرده - به آن وضع برسد هیچ! به آن وضع نرسد قابل درمان است. اینجا هم فرمود دشمنان شما این هستند؛ خون شما را می‌ریزند، مال شما را می‌گیرند حیثیت شما را می‌برند، با اینها رابطه نداشته باشید. «وَ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَ أَلْسِنَتَهُمُ بِالْأَسْوَى»، تمام تلاش و کوشش این است که برگردید و کافر بشوید! شما گاهی به فکر منفعت‌های زودرس هستید، با دشمنانتان ممکن است پیوند برقرار کنید، ولی بدانید که نه از ارحامتان به شما خیری می‌رسد نه از اولادتان به شما خیری می‌رسد: «لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»، شما در دنیا به فکر اینها هستید؛ اما اینها در آخرت به فکر شما نیستند. آن «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ»؛ [30] «بِفَضْلِ بَيْنِكُمْ وَ اللَّهِ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»، بعد می‌فرماید اینها مطالب تعلیمی است و حق است؛ اما قبل از شما سالیان متمادی افرادی بودند این نصایح را عمل کردند به مقصد رسیدند، پس اینها عملی است. «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»، درباره چه کسی؟ «فِي إِبْرَاهِيمَ»، نگویید ابراهیم خلیل جزء انبیای اولوا العزم(علیهم السلام) است ما چگونه به او تأسی کنیم؟ نه، شاگردان خوبی هم او تربیت کرد، شما راه شاگردان او را بروید، این طور نبود که این راه را تنها ابراهیم خلیل رفته باشد. «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ»، در سوره مبارکه «احزاب» نسبت به خود پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) آیه ۲۱ فرمود: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»، اما آن‌جا مؤمنین یاد نشدند، در آن آیه البته. ممکن است کسی بگوید تأسی به پیغمبر کار آسانی برای ما نیست؛ اما در این آیه چهار سوره مبارکه «ممتحنه» فرمود که نه، افراد عادی که همراه ابراهیم خلیل(سلام الله علیه) بودند راه او را طی کردند. شما به شاگردان ابراهیم

خلیل تأسی کنید. ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ﴾، نه در جریان ذبح ولد به او تأسی کنید، او مقاماتی دارد که ما نمی‌گوییم شما در آن قسمت به او تأسی کنید. نمی‌گوییم در ﴿حَرْفُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ﴾ [31] به ابراهیم تأسی کنید، آن مقدر همه نیست؛ اما کارهای دیگری که به ارحامشان، به قبیله‌شان، به فامیل‌هایشان که اختلاف دینی داشتند گفتند: ﴿إِنَّا بَرَاءٌ مِنْكُمْ﴾. اینکه مقدرشان است. ما نمی‌گوییم به ابراهیم خلیل تأسی کنید در آتش آفتادن! آن را نمی‌گوییم. اینکه با بستگان غیر موحد خود هماهنگ نباشید این مقدر شماست. ﴿إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءٌ مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾، این که مقدر است. حالا اگر آن کارهای بلند خلیل حق که «خلیل من که همه بتهای آزری بشکست» [32] آن کار مقدر خیلی‌ها نیست به ما نگفتند که شما هم یک تبر بگیرید، این بت‌ها را ریز ریز کنید، آن مقدر همه نیست، یا ذبح ولد مقدر همه نیست، یا ﴿حَرْفُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ﴾ مقدر همه نیست؛ اما به قوم و خویش غیر مسلمان بگویید ما رابطه‌ای با شما نداریم این که مقدر است، برای اینکه شاگردان ابراهیم خلیل هم این راه را رفتند ﴿إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءٌ مِنْكُمْ﴾. حالا قوم و خویش نه، یک کشور کافری است بگویید ما با شما رابطه نداریم، این دیگر داخل کشور نیست این خیلی آسان است آن که خیلی سخت بود اینها به قوم و خویش خودشان می‌گفتند. اینجا حالا به بیگانه که خیلی آسان است، ﴿إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءٌ مِنْكُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ﴾؛ به آن مکتب شما ما کفر می‌ورزیم. ﴿وَبَدَأَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ﴾؛ منشأ آن هم شما هستید ما با کسی مخالف نیستیم شما مخالف حق هستید. ﴿حَتَّى تُوْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ﴾؛ وقتی برگشتید موحد شدید، بین ما مودت هست.

فرمود این را تأسی نکنید. یک کار است که ابراهیم خلیل کرد ما نمی‌گوییم آن را شما تأسی کنید؛ آن حکمتی دارد که مقدر همه نیست: ﴿إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَ مَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَ عَلَيْكَ آئِنَّا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾، که این برمی‌گردد به اینکه آیا منظور پدر ابراهیم بود یا عمومی ابراهیم؟ که ﴿يَا أَبَتِ﴾ [33] ﴿يَا أَبَتِ﴾ می‌گفتند، ﴿سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ﴾ [34] می‌گفتند، آیا عمومی او بود یا پدر او؟ و مسلماً پدر او نبود، عمومی او و مانند آن بود و کفر ورزید و حضرت وعده مغفرت داد و ذات اقدس الهی فرمود برای کافر طلب مغفرت نکنید. قسمت ۲/ممتحنه/تسنیم

## ظلم اجتماعی

آخرین وصیت این است که ظلم همه جا بد است. حالا یک وقت ظلم به مملکت است، یک وقت به ملت است، یک وقت در داخله خانواده است. فرمود: ﴿يَا كَ وَ ظَلَمَ مِنْ لَّا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهَ﴾، چون این بیچاره آهی می‌کشد، این آه بکشد یعنی چه؟ خدا مرحوم ابن بابویه قمی را غریق رحمت کند! این کتاب توحید او یک کتاب قیمی است خیلی کتاب پربرکتی است. ایشان در همان کتاب توحید دارد که وجود مبارک امام صادق با بعضی از اصحاب رفتند به عیادت بیماری. آن بیمار وضعش خوب نبود آه می‌کشید. آن کسی که در خدمت حضرت بود گفت چرا می‌گویی آه؟ بگو یا الله! حضرت فرمود: ﴿إِنَّ آهَ اسْمٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ﴾، [20] این

بیمار همان را می‌خواهد؛ منتها حالا حال ندارد بگوید «یا الله». «إِنَّ آهَ اسْمٍ مِّنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». چقدر این روایت شیرین است! مظلومی که هیچ پناهگاه ندارد، وقتی آه می‌کشد یعنی چه؟ قسمت ۱۰ / طلاق/تسنیم

## نفاق اجتماعی

نفاق این است که قدرتی باشد و انسان برای بهره‌برداری از آن قدرت، به آن قدرت نزدیک بشود و خود را به صاحبان آن مکتب منسوب بداند و واقع نباشد قسمت منافقون/۱/تسنیم

راز این دروغ‌گویی برای چیست؟ چون دیدند یک حکومت مرکزی تشکیل شد، قدرتی پیدا شد، یا می‌خواهند از این قدرت سوء استفاده کنند نزدیک بشوند، یا می‌خواهند از این قدرت مرکزی که با منافقین درگیر می‌شود در امان باشند ﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ حَسَنَةً﴾، اینکه می‌گویند ما «نشهد»؛ ما شهادت می‌دهیم، با سوگند هم این مطالب را می‌گویند، این یمین، این سوگند را سپر قرار دادند. معلوم می‌شود این کار را کردند که از خطر در امان بمانند. وقتی از خطر در امان ماندند و کسی با اینها کار نداشت، آن وقت از سفره پربرکت اسلام هم سوء استفاده می‌کنند. آن برای مرحله بعدی است.

اینها چرا به آن سمت گرایش دارند؟ می‌گویند ما رابطه‌مان را چرا با بیگانه‌ها قطع بکنیم؟ شاید این نظام شکست بخورد و از بین برود! شاید آنها برگردند! پس ما باید رابطه‌ای با آنها داشته باشیم. ﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ﴾، در بین بیگانه‌ها، چرا؟ ﴿يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ﴾؛ شاید اوضاع برگردد. آن وقت ما چرا آسیب ببینیم؟ آن وقت ذات اقدس الهی در پاسخ اینها می‌فرماید اگر از این طرف نظام اسلامی ادامه داشت و اوضاع به نفع اسلام خاتمه پیدا کرد جواب خدا را چه می‌دهید؟ ﴿فَقَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَّ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ﴾، یا شما را پیروز کند، یا از راه غیب دستور الهی برسد. ﴿فَيُضِيبُهَا﴾، همین منافقانی که ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ است و ارتباط تنگاتنگ با بیگانه دارند، می‌گویند شاید این نظام شکست بخورد آنها برگردند، ﴿فَيُضِيبُهَا عَلَيَّ مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ﴾، اینها کار منافقان است.

## قسمت ۱ / منافقون/تسنیم

یک وقت انسان می‌جنگد با شمشیر پیروز می‌شود، یک وقت است نه، به امر غیبی پیروز شده. در جریان فتح مکه که آنها مجبور شدند این اسلحه‌ها را کنار بگذارند این اباسفیان منحوس حرکت می‌کرد می‌گفت: «لَيْتَ شِعْرِي بَأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْتَنِي»<sup>[4]</sup> همین طور راه می‌رفت و با خودش حرف می‌زد که چه طور شد که اینها پیروز شدند؟ ما با شمشیر می‌جنگیدیم اینها با چوب‌دستی! ما سوار داشتیم با شتر بودیم با اسب بودیم، اینها پیاده! ما به لشکریانمان کباب شتر می‌دادیم، اینها خرما می‌دادند! ما مسلح بودیم، اینها سلاح نداشتند! مخصوصاً در جنگ بدر و امثال آن. در جریان فتح مکه هم همین طور بود، می‌گفت: «لَيْتَ شِعْرِي بَأَيِّ شَيْءٍ غَلَبْتَنِي»؛ چگونه شد که اینها پیروز شدند؟ وجود مبارک حضرت از پشت سر رسید دست روی شانه نحس اباسفیان گذاشت فرمود: «بِاللَّهِ غَلَبْتِك»، شما قدرت‌های الهی را حساب نکردی. ما که به جهت نظامی پیروز نشدیم. این می‌شود همان ﴿أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ﴾. یک وقت است انسان پیروز



می شود می کشد کشته می شود شهید می شود، عده‌ای را اسیر می گیرد می کشد، این به حسب ظاهر با شمشیر است. یک وقت است اصلاً که «قَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ» [5] وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود که من منصور به رعب هستم؛ یعنی ترس مرا خدا در دل عده‌ای انداخت، بنابراین یک وقت است که با شمشیر، یک وقت با رعب که حضرت فرمود: «نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ» [6] چون در قرآن آمده: «سَنَلِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ» این می شود «امر من الله». قسمت ۱/ منافقون/ تسنیم

یک بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه دارد که آن بیان را میزان خوب تشریح کرد. حضرت در نهج البلاغه دارد: «النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيَا» [16] عده‌ای از مردم که گرایش نفاقی دارند، اینها با دستگاه حکومتی نزدیک می شوند که منافعشان حفظ بشود که بعدها سعدی دارد: «النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ» [17] این در بیان نهج البلاغه است: «النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيَا». سیدنا الاستاد یک تحلیل خیلی عمیق دارد؛ می فرماید تقریباً یک سوم مردم مدینه منافق بودند. اینها در کارشکنی‌های سیاسی حضور داشتند برابر آیه ۵۲ سوره «مائدة» که خواندیم. در بی ادبی‌ها و حرمت‌شکنی‌ها قصه إفک را راه انداختند که آن‌جا مشخص است که «تَحْسِبُونَهُ هَيِّئًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ». در جریان ترور کردن و فتک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در قصه برگشت از تبوک که آن هم قابل انکار نیست. جمعیتشان قابل توجه، دسیسه‌شان قابل انکار نیست، بدطینتی اینها، بی حیثیتی اینها مشخص است. همین که حضرت رحلت کرده است و سقیفه به پا شد، تمام کارشکنی‌های نفاق منافقان رخت بریست. یا باید بگوییم این جمعیت زیاد یک روزه از بین رفتند، اینکه نیست. یا برگشتند مثل سلمان و اباذر مؤمن شدند، این هم که نیست. یا با سقیفه ساختند و این هم همه هست؛ لذا بعد از تشکیل سقیفه ما منافقی در مدینه نداشتیم. این تحلیل خیلی ارزنده است. گرچه متنش در نهج البلاغه است که «النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيَا»؛ اما تحلیل خیلی حکیمانه است. فرمود اینها کجا رفتند؟ جمعیتشان یک نفر و دو نفر نبودند که ما بگوییم مُردند! یک سوم این طور بودند شما هیچ یعنی هیچ! هیچ اثری از نفاق بعد از سقیفه نمی بینید. همه آنها سر کار آمدند، این خطر هست.

فرمود اینها «طَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ»؛ ولی اینها نمی فهمند که قلبشان حالا بیمار شد. قسمت منافقون/۱/ تسنیم

## مقاومت و غیرت اجتماعی

قرآن کریم پایه ترقی را عقیده و ایمان و معرفت صحیح می‌داند. یک اصل کلی در قرآن کریم است که در سوره مبارکه «مائدة» آن اصل گذشت؛ آیه ۶۸ سوره مبارکه «مائدة» این بود: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» این اختصاصی به اهل کتاب ندارد چه یهودی، چه مسیحی، چه مسلمان یک پایگاه علمی و عملی یعنی ایمان می‌طلبد. فرمود شما پایگاه ندارید، لرزان هستید مگر اینکه دین خود را بشناسید اولاً؛ باور کنید ثانیاً؛ عمل کنید ثالثاً؛ از او حمایت کنید رابعاً تا یک پایگاه داشته باشید و اگر هم بخواهید پایگاه داشته باشید آن پایگاه اولی شما که صداقت و سلامت فطرت است باید حفظ کنید.

کسی بخواهد یک کار سنگین بکند یک بار سنگینی را بردارد باید زیر پایش محکم باشد چه بخواهید تورات و انجیل را اقامه کنید باید زیر پای شما محکم باشد، چه بخواهید بارهای سنگین تری را بردارید باید تورات و انجیل را اقامه کنید ﴿لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ﴾ یا به این معناست که هیچ ارزشی ندارید مگر دین خود را حفظ کنید یا به آن لطیفه‌ای که سیدناالاستاد (رضوان الله علیه) اشاره کردند [1] ذیل همین آیه ۶۸ سوره «مائده» که شما تا یک معرفت‌شناسی صحیح و باور و توحید صحیح نداشته باشید پایگاه ندارید، زیر پای شما لرزان است چگونه می‌توانید دین خود را حفظ کنید ﴿لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ﴾ تا بتوانید دین خود را حفظ کنید، هر دو تعبیر می‌تواند تام باشد.

در سوره مبارکه «مجادله» فرمود اینها این عناصر چهارگانه را داشتند، اینها هم که لرزان‌اند؛ یعنی ترفندهای سیاسی داشتند، سوگندهای دروغ داشتند، یک سلسله تکاثر مالی داشتند، یک سلسله تکاثر فرزندی، اینها که به جایی بند نیست. اینها ﴿يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ﴾؛ خیال کردند جای پای آنها محکم است. در آیه ۶۸ سوره مبارکه «مائده» به طور کلی فرمود تا انسان یک معرفت صحیح و اعتقاد صحیح نباشد لرزان است. این که فرمود مؤمن «كَالْجَبَلِ لَا تَحُرُّهُ الْعَوَاصِفُ»، [2] برای چیست؟ برای اینکه پایگاه ثابتی دارد ﴿عَلَىٰ شَيْءٍ﴾ است، غیر مؤمن ﴿عَلَىٰ شَيْءٍ﴾ نیست، بر پایگاه محکم نیست تا بتواند باری بردارد، خودش را نمی‌تواند حفظ کند. پس آیه ۶۸ که فرمود: ﴿فَلْيَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِن رَّبِّكُمْ﴾ یعنی قرآن، به هر معنایی که تفسیر بشود نشانه آن است که انسان پایگاهی می‌خواهد که پایگاه او اعتقاد است.

شیطان این پایگاه را انکار می‌کند یا می‌لرزاند. به افراد می‌گوید این ترفندهای سیاسی شما از یک سو، آن تظاهر به مذهب از سوی دیگر، این تکاثر ثروت از سوی سوم، آن تکاثر فرزند و حزب و جناح از سوی چهارم اینها پایگاه‌های محکم شماست روی این بایستید. قرآن کریم این را تحلیل می‌کند؛ می‌فرماید اینها که لرزان‌اند اینها در برابر قدرت ذات اقدس الهی باطل‌اند، این یک و از باطل کاری بر نمی‌آید، این دوز و این گروه یکی از ترفندهای سیاسی آنها این است که یک دشمن مشترکی دارید شما مسلمان‌ها اینها با آن دشمن مشترک هماهنگ‌اند. بیگانه‌ها که خارج از مرز اسلام‌اند دشمنان شما هستند خود این منافقین هم دشمنان شما هستند. گرچه منافقین نه مسلمان‌اند و نه یهودی چون مشرک‌اند یا ملحدند، یک دشمنی مشترکی بر علیه شما خودشان با بیگانه‌ها دارند. اینها تحت توطئه بیگانگان‌اند. اگر قدرتی برتر از بیگانگان داشته باشند آنها را تحت ولایت خود می‌گیرند، چون آنها قدرت برتر دارند تحت ولایت آنها هستند ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ اگر یهودی‌ها تحت استیلا منافقین بودند آنها از یهودیان به عنوان ابزار استفاده می‌کردند؛ اما الآن خود منافقین در مدینه قدرتی ندارند با گروهی که مغضوب علیه هستند، یک؛ و دشمن اسلام و دشمن مسلمین هستند، دوز با آنها در پیوند نظامی و سیاسی می‌باشند تا علیه شما اقدام کنند، این سه. من شما را با خبر می‌کنم که اینها را بشناسید ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا﴾ که ﴿غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾، این ﴿غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ برای همین یهودی‌هاست. قدرت ادبی قرآن کریم این است که ﴿مَا هُمْ مِنْكُمْ﴾ این «هم» چه به منافقین برگردد چه به یهودی‌ها، مطلب تام است. ﴿مَا هُمْ﴾؛ یعنی این منافقین از شما نیستند از یهودی‌ها نیستند این درست است، ﴿مَا هُمْ﴾؛ یعنی آن یهودی‌ها از شما نیستند درست است، از منافقین نیستند درست است. ظاهرش این است که این منافقین که از شما نیستند و از یهودی‌ها نیستند از دشمنی مشترکی که با یهودی‌ها نسبت به شما دارند استفاده

می‌کنند و آن سوگند هم که در سوره مبارکه «توبه» بحث آن گذشت در هفت یا هشت آیه پشت سر هم سوگند اینها را نقل می‌کنند، چون در سوره مبارکه «توبه» جنگ‌هایی که کفار علیه مسلمین اقامه می‌کردند و این منافقین نقش جاسوس را داشتند و از ترفند سوگند دروغ استفاده می‌کردند آن‌جا این هفت، هشت آیه مطرح شد. قسمت ۲۰ / مجادله/تسنیم

این کلمه غیرت چقدر عزیز و شریف است! ما در فارسی کلمه‌ای نداریم یا لفظی نداریم که غیرت را معنا کند. این غیرت که یک واژه عربی است، سه رکن اساسی می‌خواهد تا آن را معنا کند. این همه عظمت پیدا می‌کند که هیچ کسی غیورتر از خدا نیست، پیغمبر غیور است، امیرمؤمنان غیور است، ما را به غیرت دعوت کردند. غیرت سه تا عنصر اصلی عمیق علمی می‌خواهد تا آدم بفهمد که «الغیره ما هی؟» «الغیره» رکن اولش این است که آدم وارد مرز دیگری نشود، وارد مرز غیر نشود، چه کار داری به شئون مردم؟ زن مردم؟ مال مردم؟ خانه مردم؟ نگاه به زن مردم با غیرت سازگار نیست. چرا حضرت امیر فرمود: «مَا زَنَى غَيُورٌ قَطُّ»؛ [16] در نهج البلاغه است. فرمود هیچ انسان باغیرتی این ناموس مردم را نگاه نمی‌کند، چون وارد حریم غیر می‌شود. این با غیرت سازگار نیست؛ خانه مردم، مال مردم، زن مردم، این با غیرت سازگار نیست. «مَا زَنَى غَيُورٌ قَطُّ»، فرمود هیچ انسان با غیرتی به ناموس دیگری نگاه نمی‌کند، چون غیرت یعنی وارد حریم غیر نشو! این یک و انسان امین، حریم‌دار، حرم‌دار، ناموس‌دار باشد، احدی را اجازه ندهد که وارد حریم خصوصی این بشود. غیر را راه ندهد به حریم خاص خود، دو یعنی دو! پس نه وارد حریم غیر بشود، نه غیری را وارد حریم خود بکند، اگر غیری را وارد حریم خود کرد، این می‌شود دیانت، پس دیانت که غده بدخیم است، یکی از عناصر سه‌گانه معنای غیرت است. داخل در کار مردم شدن، این اولی، این هم دومی، سومی، تا آدم مرز خود را نشناسد، شناسنامه خود را نشناسد، حریم و حرم خود را نشناسد، آن دو تا عنصر که محقق نیست.

به ما گفتند از مرز خود بیرون نرو، این یک؛ به ما گفتند بیگانه را وارد مرز خود نکن، این دو؛ پس مرز ما باید مشخص شود. دیانت چرا بد است؟ بی‌غیرتی چرا بد است؟ برای اینکه انسان از مرز خود دارد تجاوز می‌کند. این دین، این بیان که کل جهان را خلق کرده است برای ما و به ما هم گفته تو روح این عالم هستی! این بیان نورانی حضرت امیر چقدر بیان حکیمانه و دقیق است! فرمود اینها را خلق کرد بعد مهمان آورد، مگر حضرت آدم را اول خلق کرد؛ مگر حضرت آدم را همزمان با آسمان و زمین خلق کرد؛ یا نه، همه اینها را آفرید، بعد فرمود: ﴿سِحْرَ لَكُمْ﴾ هر جا بروی آزاد هستی؛ منتها وارد حریم دیگری نباش! در چنین فضایی ولید و امثال ولید آمدند در برابر این مکتب ایستادند بر اثر اینکه ذات اقدس الهی یک قدرت‌هایی به اینها داد، یک نعمت‌هایی به اینها داد، اینها نشستند اتاق فکر تشکیل دادند، برنامه‌ریزی کردند که چگونه جلوی قرآن را بگیرند: ﴿لَمَّ عَسَ وَ بَسَرَ \* لَمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ﴾، بعد به این نتیجه رسیدند، تصمیم گرفتند، نتیجه اتاق فکر که کلیدش به دست همین ولید بود، [17] بگویند که - معاذالله - اینسحر است. اینکه می‌بینید پسری می‌پذیرد از پدر جدا می‌شود، یک پدر می‌پذیرد از زن جدا می‌شود، اینها را جدا می‌کنند، این - معاذالله - سحر است ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتُونَ﴾، «مأثور»؛ یعنی منقول این نتیجه اتاق فکری است که کلیدش به دست این ولید است، خدا با او چه باید بکند، این همه تلاش و کوشش در قول ثقیل، آن همه نماز شب پیغمبر، آن همه سحرخیزی پیغمبر، برای اینکه مکتب را بیاورد، حالا این می‌گوید این ﴿سِحْرٌ يُؤْتُونَ﴾، فرمود من خودم تنهایی این مسئله را حل می‌کنم، حالا بساط دنیا را چگونه حل می‌کند، جداگانه است، بساط قیامت را هم چگونه

حل می کند، جداگانه است. فرمود من نفس او را می گیرم، این اول کم کم به جایی می افتد؛ مثل اینکه می خواهد بالا برود، مستحضر هستید اگر کسی بخواهد به دامنه کوه برود یا از جایی بالا برود، در اثر کمبود مثلاً اکسیژن یا علل و عوامل دیگر، این نفس بند می آید، این را در قسمت هایی از قرآن فرمود: ﴿كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ﴾؛ [18] مثل اینکه بالا برود، نفس بند می آید: ﴿سَارِهْفُهُ صَعُودًا﴾، این مثل اینکه نفسش می خواهد بند بیاید، کم کم کم کم این کار را می کنیم. قسمت ۳/مدثر/تسنیم

## صبر و مدارا در جامعه

در هر جامعه ای مسلماً اختلاف سطوح علمی و ایمانی به چشم می خورد عاملی که باعث می شود این اختلافات طبیعی بتوانند در کنار یکدیگر به سر برند و با تحمل و تبادل دانسته ها در بین یکدیگر جامعه را به پیش برد صبر و مدارای هر سطح اجتماعی نسبت به سطوح و اقشار دیگر است. نمونه هائی از آیات را در این مورد می بینیم.

به وجود مبارک پیغمبر فرمود که اینها حرف های شما را شنیدند، قبول و نکول اینها در شما بی اثر است؛ شما از اینها اعراض بکن! اما این اعراض را در آیات دیگر مشخص فرمود. فرمود: ﴿وَ أَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾؛ [۲۴] نه اعراض بکن آن طوری که یونس از قوم خودش اعراض کرده است. درباره همه انبیا فرمود که ﴿وَ اذْكُرْ﴾ ابراهیم، [۲۵] موسی، [۲۶] حتی مریم، [۲۷] اینها را فرمود مثل اینها باش! به یاد اینها باش! روش اینها را داشته باش! اما در جریان یونس فرمود: ﴿وَ لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ﴾؛ [۲۸] که ملت را رها بکنی و از مردم فاصله بگیری. این جا هم می فرماید: ﴿فَاعْرِضْ﴾، نه یعنی اینها را رها کن! آن آیه این اعراض را خوب مشخص می کند، فرمود: ﴿وَ أَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾، یعنی حالا حرف هایی می زنند گوش نده! «هجر جمیل» این است که این بار را تحمل نکن! حرف ها را بزن، تبلیغ بکن! پذیرفتند پذیرفتند، نپذیرفتند نپذیرفتند، تو رنج نبر! اما از مردم فاصله بگیر! این است که اسوه همه مبلغان عالم است. ﴿فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا﴾، یعنی حالا اینها که گوش نمی دهند، شما غصه نخور! نگران نباش! اما ﴿وَ أَهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾؛ «هجر جمیل» این است که در متن مردم باشی، تبلیغ بکنی، به این فکر نباشی که چه کسی پذیرفته، چه کسی نپذیرفته، تو با قول و فعل، جامعه را هدایت بکن، البته عده ای هم می پذیرند. ﴿فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَ لَمْ يَرْضَ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* ذَلِكُمْ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾؛ علم اینها در همین محدوده مرگ است. خیال می کنند انسان می میرد می پوسد، مرگ آخر خط است و غیر از این آسمان و زمین جای دیگری هم نیست؛ در حالی که این گوشه ای از اسرار عالم است. هم مرگ از پوست به درآمدن است نه پوسیدن؛ هم مرگ آخر خط نیست، هم کل این آسمان و زمین، ذره ای است نسبت به اصل نظام هستی که ما در پیش داریم. قسمت ۱۱/نجم/تسنیم

## ۲: اعتماد و اطمینان اجتماعی

در یک اجتماع هر چند موازین و ضوابط قانونی و بازدارنده برای جلوگیری از اختلافات و نامالایمات اجتماعی وجود داشته باشد وجود یک اعتماد ملی و اجتماعی بسیار ضروری است. این اعتماد در لایه های مختلف مثل رابطه افراد با یکدیگر، گروهها و خصوصاً به مسئولین جامعه وجود دارد و در ایجاد اعتماد اجتماعی موثر است. نمونه هائی از شواهد قرآنی را می بینیم.

سه گروه را مشخص فرمود؛ منتها در گروه اول آنها ترس‌زدایی کردند که به هر وسیله‌ای بود ﴿أَخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ ترس‌زدایی کردند، گروه دوم طمع‌زدایی کردند که ﴿وَمَنْ يُوقِ شَحْنِ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ گروه سوم کینه و عداوت‌زدایی کردند همه فضیلت است هر سه گروه در فضیلت هستند؛ اما هر کدام از یک جهت ممتاز می‌باشند اینها می‌شود منازل‌السائرين، اینها می‌شود سیر و سلوک، سیر و سلوک که دیگر راه جدا و علی حده ندارد که ما همیشه بیرون از خود را مواظب هستیم این‌طور نیست هر چه هست از این درون است خلاصه اینها سه گروه هستند سه‌تا کار ممتاز هم کردند و ﴿وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ این تصریح نشان می‌دهد که اینها از رحمت حق تعالی، از رأفت حق تعالی همین را می‌خواهند چون در بحث‌های قبل هم ملاحظه فرمودید که آن اسمای حُسن که در پایان هر آیه ذکر شد ضامن مضمون و محتوای همان آیه است. اینها که گفتند: ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾؛ یعنی ما را مظهر رؤوف و رحیم قرار بده، آنها که همت بلند دارند اگر در نماز شب می‌گویند: «العفو، العفو» نه یعنی خدایا ما را عفو کن، خدایا ما را مظهر عفو قرار بده ما هم به جایی برسیم که اگر چهار نفر نسبت به ما بدی کردند ما هم عفو کنیم، نه هم‌ااش مصرف کننده باشیم شما در بحث‌های روایی ملاحظه فرمودید هیچ دستی بدتر از دست بگیر نیست «الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى» [17] آدم بتواند همت داشته باشد که بدهد چرا بگیرد؟ اینکه دارد ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ نه یعنی خدایا ما را رحم کن خدایا ما را رؤوف کن، نه خدایا بر ما رحمت بفرست خدایا ما را رحیم کن که ما هم آن هنر را داشته باشیم که اگر چهار نفر چهارتا بدی کردند بگذریم، آن قدر بی‌ظرفیت نباشیم که اگر کسی یک حرف بد به ما زد فوراً جواب بدهیم کسی تندی به ما کرد کینه‌اش را در دل بگیریم این‌طور نباشد خدایا تو رؤوفی ما را مظهر رؤوف بکن، تو رحیمی ما را مظهر رحیم بکن که ما بشویم تولید کننده این اوصاف نه مصرف کننده این شخص نمی‌خواهد بگوید که خدایا تو به ما رحم بکن که نمی‌گوید من گناه کردم گناه مرا ببخش آن برای جمله اول است؛ اما ﴿وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ با چه چیزی تأمین می‌شود کرد؟ آن وصفی که آن اسمی که آن قیدی که متعاقب چند جمله است قدر متیقن آن این است که به‌خیر برمی‌گردد حالا ﴿وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾؛ یعنی خدایا در دل ما کینه نینداز تو مهربانی به ما رحم بکن ما که معصیتی نکردیم که ما می‌گوییم ما را مظهر رؤوف قرار بده تو که رؤوفی ما را مظهر رؤوف قرار بده چطور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را مظهر رؤوف قرار دادی ﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [18] گفتی، گفتی که ما کسی را فرستادیم که «بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ» است. او در مرحله بالاتر ما در مرحله شاگرد او، این رؤوف و رحیم که از اوصاف فعلِ توسست و مظهر فراوان هم دارد به نام انبیا، ما را هم مظهر قرار بده ما هم مرحله نازل! او را که مظهر کامل قرار دادی فرمودی او به شما «رؤوف و رحیم» است، این در قرآن کریم رسول الله را به عنوان ﴿رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ معرفی کرد. این ﴿عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ این برای پیغمبر است خدایا تو که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به این وصف رساندی، ما هم که امت او هستیم همان راه را ولو کمتر به ما بده ﴿رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ آن‌گاه می‌شود انسان مظهر رؤوف، مظهر رحیم. حالا با آیات بعد که مسئله وحدت است، اجتهاد است، نفی اختلاف است تناسب دیگر پیدا می‌کند. قسمت

۱۰ / حشر / تسنیم

چون منافق پایگاه اعتقادی ندارد همواره ترسان است. اگر ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ [7] شد، عکس نقیض آن هم این است؛ هر جا طمأنینه نیست یاد خدا هم نیست و چون در قلوب منافقین طمأنینه نیست؛ کشف از این می‌کنیم که یاد خدا نیست و نام خدا نیست

و ظاهر این آیه سوره «رعد» هم حصر است ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛ این تقدیم جار و مجرور با تقدیم آن حرف تنبیه، آنچه که از این سیاق استفاده می‌شود حصر است که دلها فقط به نام خدا اطمینان پیدا می‌کنند. اگر یاد خدا نبود و نام خدا نبود، طمأنینه‌ای نیست؛ چون در منافقین نام خدا و یاد خدا نیست، قهراً طمأنینه‌ای هم نخواهد بود. این هم که فرمود: ﴿وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ [8] پرده از روی نفاق برداشت؛ فرمود: اصلاً منافق دروغ‌گوست، آن روزی هم که با مسلمین بودند با مسلمین دروغ‌گو گفتند. گفتند می‌آییم، اما نیامدند، امروز هم که با شما هستند به شما دروغ می‌گویند، می‌گویند می‌آییم، ولی نمی‌آیند. اصلاً ﴿إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾؛ این «کاذب» صفت مشبیه است نه اسم فاعل؛ یعنی سیره نفاق، کذب است، این چنین نیست که فقط با مسلمین دروغ بگویند با شما دروغ نگویند، اصلاً نفاق با صدق جمع نمی‌شود کسی که با خود دروغ می‌گوید، هرگز با غیر راست نمی‌گوید، منافق با خودش دروغ می‌گوید، ممکن نیست با غیر دروغ نگوید و این کاذب هم صفت مشبیه است نه اسم فاعل با مسلمین هستند دروغ می‌گویند، با کافران هستند دروغ می‌گویند؛ چون با خودشان دروغ می‌گویند. قسمت ۱۳/حشر/تسنیم

از منافقین قرآن کریم در سوره مبارکه «مانده» این چنین پرده برمی‌دارد که اینها چون یک پایگاه آرامی ندارند فرصت طلب‌اند، روزی که کفار در حالت شکست بودند، رابطه پنهانی با مسلمین داشتند که کم کم خودشان را به مسلمانها نزدیک کردند، وقتی هم که مسلمین آسیب می‌بینند، رابطه‌شان را با کفار حفظ می‌کنند. در آیه ۵۲ سوره «مانده» می‌فرماید: ﴿قَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ که مصداق کامل این آیه منافقین‌اند، گرچه افراد «ضعیف‌الایمان» را هم قرآن کریم: ﴿الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ می‌گوید؛ اما مصداق کامل آن منافقین‌اند. فرمود: ﴿قَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ﴾؛ اینها شتاب‌زده به سمت اهل کتاب می‌روند؛ چون آیه قبل این بود که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [9] آن‌گاه فرمود: ﴿قَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ﴾؛ فرمود اینها که قلبشان مریض است، شتابان خود را در جمع اهل کتاب؛ یعنی یهود و غیریهودی حاضر می‌کنند، نفرمود «یسارعون اليهم» که زود از شما جدا می‌شوند به سمت یهودی‌ها می‌روند، فرمود: ﴿يُسَارِعُونَ فِيهِمْ﴾؛ یعنی قلباً که با آنها بودند، عملاً هم می‌کوشند که خود را در جمع آنها حاضر کنند؛ این کفرشان کفر جدید نیست که بشود «یسارعون إليه»، این کفرشان کفر ریشه‌دار است، قلباً که در مجمع آنها بودند، از نظر بدن هم می‌کوشند که خود را در جمع آنها حاضر کنند؛ ﴿قَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ﴾ و منطق آنها این است: ﴿يَقُولُونَ نَحْنُ أَنْ نُصِيبَنَا دَائِرَةٌ﴾ می‌گویند ما می‌ترسیم اوضاع برگردد و مسلمین شکست بخورند ما چرا آسیب بینیم؟ آن‌گاه قرآن کریم پرده برداشت فرمود: ﴿فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضِيقُوا عَلَيَّ مَا أَسْرَأُ فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ﴾؛ اگر اوضاع از آن طرف برگشت چه خواهید کرد؟ اگر مسلمین پیروز بشوند چه خواهید کرد؟

پس دأب منافقین این است و در سوره مبارکه «المنافقون» که از اینها پرده برداشت، فرمود اینها طبعاً انسان ترسو هستند و اینکه الآن ایمان آوردند، اصلاً ایمان آوردند که فقط به خدا و قرآن قسم بخورند، یک مُقسَم به پیدا کردند، نه به خدا ایمان آورده باشند؛ اینها بالأخره باید به چیزی قسم بخورند، اصلاً ایمان آوردند که بتوانند به «الله» قسم بخورند، همین هیچ ذره‌ای از ایمان الهی در قلب اینها راه پیدا نکرده؛ ﴿اتَّخَذُوا آيْمَانَهُمْ جُنَّةً﴾، اینها سوگندشان را سپر قرار دادند، اگر کافر بودند که نمی‌توانستند سوگند یاد کنند، اینها فقط مسلمان شدند که بتوانند به «الله» قسم بخورند، همین! و این را هم سپر قرار دادند. ﴿اتَّخَذُوا آيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ

مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا [10] اینها که مرتد شدند و کفر درونی‌شان را حفظ کردند و اسلام ظاهری‌شان را نگه داشتند این گروه هم جزء منافقین اند ﴿قَطِيعَ عَلَىٰ فُلُوبِهِمْ قَهْمٌ لَا يَقْفَهُونَ \* وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبْكَ أَجْسَامُهُمْ وَ إِن يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ﴾ حرفهای تند و تیز گوش‌نوازی هم دارند، اما ﴿كَانَهُمْ خُشْبٌ مُّسْتَدَّةٌ﴾؛ مثل یک چوب خشکی‌اند که به جایی تکیه داده شد. ﴿يَخْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ﴾ هر حادثه‌ای که پیش می‌آید اول کسی که می‌ترسد اینها هستند، نه پایگاه مردمی دارند، نه به «الله» متکی‌اند و در درونشان هم می‌دانند که نوری نمی‌تابد ﴿يَخْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ﴾ هر حادثه‌ای که پیش می‌آید اول اینها می‌ترسند ﴿هُمُ الْعَدُوُّ﴾ [11].

سر اینکه عده‌ای ﴿كَانَ النَّعَامُ بَلٍ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ [12] هستند این است که انسان وقتی مار و عقرب را می‌بیند از مار و عقرب فاصله می‌گیرد؛ ولی منافق کسی است که ظاهراً به صورت یک مرغ است و باطناً مار و عقرب، ظاهراً انسان است و باطناً مار؛ وقتی انسان با یک مار مصافحه کردن، مصافحه کردن همان و مسموم شدن همان؛ برای اینکه این مار و عقربی است که به صورت انسان در آمده، از این جهت ﴿كَانَ النَّعَامُ بَلٍ هُمْ أَضَلُّ﴾؛ لذا قرآن کریم می‌فرماید: ﴿هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرُوهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾ [13]. قسمت ۱۳ / حشر/تسنیم

#### امنیت اجتماعی

ایجاد امنیت چه از بعد درونی و احساس امنیت و چه در بعد عینی و عملی از ضروریات یک جامعه سالم و رو به پیشرفت می‌باشد. که در نمادهای زیر می‌توان آن را مشاهده کرد.

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ﴾، بنابراین این طور نیست که ذات اقدس الهی یک کلی‌گویی کرده باشد فرمود که «یزگیهم». می‌بینید آداب اجتماعی را گفته، مبارزات سیاسی را گفته، مقاومت‌های جهادی را گفته، ادب اجتماعی را گفته، عفاف را گفته، فرمود اینها تزکیه است. طهارت مال تزکیه است. این ﴿أَزْكَىٰ لَهُمْ﴾، با ﴿يَزْغِيهِمْ﴾ و با ﴿تَطَهَّرُوهُمْ﴾ همراه است. همان طوری که علم و صفی است برای خود عالم، بیرون که نیست. این طهارت و تزکیه هم وصف است ﴿وَيَزْغِيهِمْ وَ يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ﴾، ﴿تَطَهَّرُوهُمْ وَ تَزْغِيهِمْ﴾، اینها نشان می‌دهد که تمام این اوصاف برای خود آدم است حالا اگر کسی عصبانی شد خانه خودش را منفجر کرد، این به خودش آسیب رساند، نه به دیگری.

غرض این است که غضب و عصبانیت چیز خوبی است دفاع یک چیز خوبی است، ولی باید در اختیار انسان غضبان باشد؛ اما وقتی اختیار انسان به دست او افتاد، مشکل پیش می‌آید. فرمود این کار را نکنید نه تنها وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، موسای کلیم هم برای همین آمده؛ منتها اگر تفاوتی هست، برای اینکه قرآن مهیمن است نسبت به تورات و انجیل، تزکیه اینها هم تزکیه هیمنه‌ای است، تعلیم اینها هم تعلیم مهیمن است و مانند آن. قسمت ۳ / جمعه/تسنیم

#### امانت اجتماعی

امانت داری به معنی رعایت شرایط و دبعه ای که بطور موقت به انسان سپرده می شود از ارزشهای کلان انسانی به شمار می رود . به طوری که بزرگترین امانت امانتی است که خداوند تعالی به دست انسان سپرده است .

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا﴾ [17] عرض کردند که ما نمی توانیم، این بار امانت را نمی توانیم تحمل کنیم. - قبلاً هم به عرض شما رسید - گفتند این امانت ملکوت است، ولایت است، حقیقت است، اینها سرچایش محفوظ است. امانت یعنی همین امانت، یعنی به کسی پول بدهند، بانکی بکنند، بگویند این امانت دست توست، اختلاس نکن، نجومی هم نکن! بنا شد حتماً یعنی حتماً این جمله نهج البلاغه را بخوانیم، این امانت را حضرت معنا کرده است، این امانت کمرشکن که کمر کوه را می شکند، بخوانیم؛ یعنی بانکی باشد، اختلاس نکند. فلان اداری باشد، نجومی نگیرد. فرمود ذات اقدس الهی امانت را مثل نماز و روزه بر مردم واجب کرده است. این امانت به معنی حقیقت قرآن و ولایت کلیه الهیه که نیست؛ یعنی مال مردم را ندزد. الان ما مشکل کشورمان چیست؟ این همه نعمت در مملکت هست و به هر که مال دادی یا اختلاس کرده یا نجومی! آسمان را نگاه نکنید، ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ﴾ ولایت را که به آسمان نمی دهند؛ یعنی شما را وقتی گفتند این کار را بکن، حقوق بگیرد، دیگر رومیزی و زیرمیزی بگیر! کشور آرام می شود. بنا شد حتماً یعنی حتماً این در نهج البلاغه مراجعه شود که منظور از امانت همین امانت است. [18] آن امانتی کلیه را که به کوه نمی دهند. این که معلوم است کوه نمی تواند تحمل کند. همین امانت را ذات اقدس الهی به همه ما داد، به کارمندان ما داد، به مسئولین ما داد، به بالایی داد، به پایینی داد، مال مردم را مال مردم بدانیم! کشور امن و آرام است. هیچ کمبودی ندارد، بیگانه دماغش به خاک مالیده شد - به لطف الهی - این کشور، کشور سلحشوران است.

ما بارها به عرض شما رساندیم ما شعرهای آیینی زیاد داریم، گریه زیاد می کنیم، عبادت هم هست، خودمان گریه می کنیم، سینه هم می زنی؛ اما یک فردوسی کم داریم! عظمت این مردم، جلال این مردم، حماسه این مردم، شکوه این مردم؛ هم جای فردوسی خالی است، هم جای محتشم کاشانی خالی است، مگر فردوسی کم کاری کرد؟! همین مسجد اعظم، یک مجلس ختمی بود که من تا آخر نشستم، گریه کردم و خجالت کشیدم. ما درباره شهدا می دانیم، گریه می کنیم، ثواب هم می بریم؛ اما خجالت در آن نیست، چند تا جوان همین برای این شهر بودند، در همین کوههای کردستان بودند، خدا مرحوم آقای دیباجی را غریق رحمت کند! این از علمای اصفهان بود؛ منتها از دوستان ما بود، در همین قم بود، در یکی از مسجدهای بازار نماز می خواند، با هم یک وقت رفته بودیم جبهه. ایشان بار دیگر رفته بود در این کوههای کردستان آمد به من گزارش داد، گفت در این کوههای کردستان و منطقه‌های بالا ما قدری آب بردیم که از عطش نمیریم، آنجا هیچ خبری از آب نبود، نمازها را با تیمم می خواندیم. از آن کوهها را ما را با خبر کرد که آنجا چقدر مرتفع است و چقدر خطری است. زمستان سرد و سختی شد. برفهای فراوانی آمد، این چند تا جوان قمی به هر حال می توانستند بیایند بگویند حالا سرد است، اینجا کسی نمی آید، این قدر در سنگر بودند، بودند، بودند تا یخ زدند و مُردند! من در همین مسجد، در همین شبستان، تا آخر نشستم و گریه کردم و خجالت کشیدم. اینها بودند! اینها همین فرزندان این مملکت هستند. ما یک فردوسی می خواهیم که اینها را یادآوری کند. آن امانت یعنی همین! این همه پول در این مملکت هست، هر جا بروید یا بالا یا پایین یا رومیزی یا زیرمیزی! این گداطبعی



است. روی گداطبعی چهار تا موش است که مملکت را به زحمت انداخت، و گرنه کشور، کشور سلحشوران است، با عظمت است! قسمت ۱/ جن/ تسنیم

## وساوس اجتماعی شیطان

چنانکه گفته شد اختلافات اجتماعی در بین افراد معمولی اجتناب ناپذیر است اما چگونه باید نسبت به رفع این اختلافات و تفاوت در فهم و ادراک مسائل تلاش کرد بطوری که شیطان رجیم نتواند از این عامل در انحراف جامعه استفاده نماید .

در جریان جنگ بدر آیاتی هست که سوره مبارکه «انفال» آن را شرح می‌دهد، آیه ۴۸ به بعد سوره «انفال»، ﴿وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ﴾، شیطان در جریان جنگ بدر کارها را بر مشرکین تزئین کرد، از راه اندیشه قدرت اینها را نزد اینها مهم نشان داد و کار اینها را برای اینها زیبا جلوه داد و گفت، ﴿لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ﴾، هیچ کس بر شما پیروز نمی‌شود، ﴿وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ﴾، مجاور شمایم، همسایه شمایم، امان‌ده شمایم به هر معنایی که ذکر بشود، ﴿فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِئْتَانِ﴾، وقتی دو گروه؛ یعنی گروه مؤمنین با گروه کافران در مرآی یکدیگر قرار گرفتند، یکدیگر را دیدند، ﴿نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ﴾، شیطان به عقب عقب برگشت، ﴿وَإِنِّي لَأَنبِئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾، من دیدم فرشته‌ها به کمک مؤمنین آمدند: ﴿إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾. مشابه این هم باز در موارد دیگر هست. آنچه که در آیه محل بحث سوره «حشر» آمده است، یک اصل کلی است و آنچه که در سوره «انفال» آمده است، مصداقی از مصادیق این کبرای کلی است و اصولاً شیطان در همه موارد همین‌طور است. به انسان می‌گوید این خلاف را بکن بعد توبه می‌کنی، وقتی انسان دست به خلاف زد او را از توبه محروم می‌کند، هر کاری را از راه اندیشه شیطان فریب می‌دهد، بعد وقتی انسان به دام افتاد شیطان او را رها می‌کند که آن کار شیطان این است که تحت حنک انسان را بگیرد؛ یعنی افساری به انسان بزند، گفت ﴿لَا حَتَّكَ فِي رَيْبَةٍ﴾، [28] من احتناک می‌کنم، حنک این زیر گلو را می‌گویم، تحت الحنک این است که گوشه‌ای از عمامه به این زیر گلو برگردد، شیطان وعده داد که من احتناک می‌کنم، افساری به گردن اینها می‌زنم، همان‌طوری که کسی که را کب اسب است، اسب را احتناک می‌کند، افسار اسب را به دست دارد و گردن اسب به دست اوست، من هم گردن اینها را با طناب می‌کشم، حنک اینها را می‌گیرم، آن‌گاه هر جا خواستم می‌برم، هر جا خواستم سوارشان می‌شوم، این تهدید را کرده است. قسمت ۱۴/ حشر/ تسنیم

## جدال احسن

از راههائی که اسلام برای ایجاد ارتباط و انتقال و تبادل آراء در بین مردم ارائه نموده است حکمت، موعظه و جدال احسن است. بعضی آیات مربوط به این موضوع را می‌توان به شرح زیر مشاهده نمود .

سوره مبارکه «مراسلات» که در مکه نازل شد بخش مهم آن درباره اثبات معاد است و تبیین جریان معاد است. عده‌ای که منکر معادند، [قرآن] با برهان و جدال احسن دلیل حقانیت معاد را ذکر می‌کند، آنها که باورمند هستند متقین‌اند در بخش پایانی این سوره به عنوان ﴿إِنَّ

الْمُتَّقِينَ فِي ظُلُمٍ وَ عُيُونٍ [1] پاداش حسنه اينها را ذکر می کند. بعد از سوگندهای یاد شده که در چند بخش آن سوگند بیان شد سوگند یاد می کند که معاد حق است. برای اینکه از برهان تهی نباشد از ﴿أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ﴾ و مانند آن شروع می کند، این گرچه برهان و حکمت است ولی از نظر قرآن کریم جدال أحسن است. در سوره «نحل» و امثال «نحل» فرمود که ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [2] این سه روش محاوره را در گفتگوی با مردم فراموش نکن برای یک عده برهان برای یک عده جدال أحسن برای یک عده موعظه. در احتجاجات مرحوم طبرسی هست که از امام (سلام الله عليه) سؤال کردند آیا ذات اقدس الهی که دستور حکمت و جدال داد به این دستورها عمل شد یا نه؟ فرمود آری! پیغمبر در بخشی از آیات طبق دستور الهی با حکمت سخن گفت، در بخشی دیگر با جدال. [3]

جدال اگر - معاذالله - در صدد اثبات یک امر باطل یا ابطال یک امر حق باشد این همان مرء منفی و جدال محرم است اما اگر حق را با صبغه مقبولیت او بیان کنند این می شود جدال أحسن. استدلال حضرت که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جدال أحسن کرد، در بخش پایانی سوره مبارکه «یس» است فرمود خدا که فرمود: ﴿وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ پیغمبر به دستور خدا در آیات پایانی سوره مبارکه «یس» جدال کرد و آن جدال این بود که کسی گفت: ﴿مَنْ يُخِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ﴾ [4] اگر خدای سبحان در جواب بفرماید خدا چون قادر مطلق است می تواند این مرده را زنده کند این می شود برهان؛ اما اگر کسی بگوید شما که باور دارید قبول دارید که این قبلاً هیچ نبود و خدا این را موجود کرد اگر از این مقدمه که مقبولیت طرف محور استدلال قرار بگیرد می شود جدال. جدال حسن آن است که مقدمات قیاس از آن صبغه که طرف قبول دارد شروع بشود می شود جدال؛ اگر کسی با یک مسلمان دارد بحث می کند و از آیات قرآن کمک بگیرد درست است که برهان است اما از آن جهت که مخاطب باورمند است قرآن را قبول دارد و به قرآن اعتقاد دارد از آیات قرآن برای او شاهد بیاورد می شود جدال. حضرت فرمود بخش پایانی سوره مبارکه «یس» جدال است. اگر کسی بگوید ﴿مَنْ يُخِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ﴾ کسی در پاسخ بگوید خدا قادر مطلق است و می تواند این برهان است اما اگر کسی بگوید نه، آنکه اول هیچ چیزی نبود خلق کرد شما که قبول دارید؛ شما که باور دارید انسان چیزی نبود ﴿هَلْ آتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾ [5] همان خدا انسانی که هیچ نبود او را ایجاد کرد الآن که همه چیزش موجود است منتها پراکنده است ﴿قُلْ يُخِيهَا أَلَدَىٰ آنْسَاهَا أَوْلَٰ مَرَّةٍ﴾ [6] حضرت فرمود بخش پایانی سوره «یس» جدال أحسن است. پس اینکه در قرآن فرمود: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ این است. در این بخش های سوره «مرسلات» بخشی هم جدال است فرمود شما که ﴿لَئِن سَأَلْتَهُمْ مِّنْ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [7] که قبول دارید. آن ملحدی که باور ندارد خدا آفریدگار است برای او برهان اقامه می کند مثل: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾ [8] یا انسان مثل علف خودرو است خودش پیدا شده یا مثل او، او را آفریده؛ نه اولی درست است نه دومی پس خالق دارد این برهان است ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ﴾ یعنی فعل بی فاعل است معلول بی علت است حادث بدون آفریدگار است، این شدنی نیست؛ یا نه، مثل خود اینها خالق اینهاست خود اینها هم به هر حال علت می خواهد. این آیه برهان است. اما در این بخش که برای معاد استدلال می کنند نه برای مبدأ، برای کسانی که ﴿لَئِن سَأَلْتَهُمْ مِّنْ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ برای او می شود جدال أحسن؛ لذا برابر احتجاجات طبرسی ذات اقدس الهی که فرمود ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ﴾، یک؛ ﴿وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾ اخلاقیات و حقوق و اینهاست، دو؛ ﴿وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾، این سه. این بخشی که الآن داریم

می‌خوانیم جدال است؛ شما که قبول دارید خالق آسمان و زمین خداست، قبول دارید که خالق انسان خداست معاد که چیز مهمی نیست. خدایی که انسان اصلاً نبود ﴿هَلْ آتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ﴾ او را آفرید الآن که همه چیزش موجود است روح که از بین نرفته بدن هم که متفرق شده ﴿فَلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ لذا این بخش می‌شود جدال احسن. قسمت ۵/مرسلات/تسنیم

## ۲: مشارکت اجتماعی

### احسان اجتماعی

مشارکت از دخالت و احساس مسئولیت اجتماعی انسان نشأت می‌گیرد بطوری که با سر مشق گرفتن از دو مفهوم انسجام و اعتماد اجتماعی عملاً در امور مربوط به اجتماع دخالت و مشارکت ایجاد می‌شود و هر فرد به نوبه خود نقش اجتماعی خود را انجام میدهد. نمونه ای از آیات مربوط به این احساس مسئولیت اجتماعی در زیر آمده است .

ابرا بر نه تنها آدم‌های خوبی‌اند آنها که دست و دلشان باز است در خوبی، چون بر و نیکی یک پیوند ناگسستنی ادبی با بر دارد بر یعنی بیابان آدمی که وظیفه‌اش را تنها انجام می‌دهد که جزء ابرار نیست، آن که که بیابان‌گونه کار خیر می‌کند دید او وسیع است؛ وقتی می‌خواهد دعا کند می‌گوید «اغْفِرْ لِمَن فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ» [9] کار خیر هم می‌کند نمی‌گوید حالا این فامیل من است یا حزب من است این طور نیست؛ مثل بر، این بیابان باز هر کس بخواید برود می‌تواند برود. اگر کسی به این مقام رسید که دیگر نگوید حالا این حزب من است این هم بحث من است این فامیل من است این هم شهری من است، این بنده خداست. اینکه در دعاها و اینهاست که «اغْفِرْ لِمَن فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ» جزء ابرار است و دین ما را به ابرار بودن و دید وسیع داشتن و دست و دل باز بودن دعوت می‌کند. فرمود شما از این دست بدهی از دست دیگر می‌گیری به لطف الهی! این طور نیست که بسته و مغلول ید باشد.

ابرا بر چنین آدم‌هایی هستند دعا‌های اینها هم معلوم است و چقدر این جمله شیرین است که خدا می‌داند این جمله‌ای که وجود مبارک زکریا به خدا عرض کرد: ﴿رَبِّ إِنِّي ... لَمْ أَكُنْ بِدُعَايِكَ رَبِّ شَقِيًّا﴾ [10] خدا می‌داند این جمله چقدر شیرین است. زکریا (سلام الله علیه) فرزند می‌خواست، خودش هم پیر بود، عیالش هم که نه تنها پیر بود نازا بود؛ نه تنها در زمان پیری نازا بود حضرت عرض کرد آن وقتی که جوان بود ناز بود ﴿كَانَتْ أَمْرَاتِي عَاقِرًا﴾ [11] حالا مقدمه خواستن او است ادب حضرت زکریا چیست؟ خدایا من دیگر پیر شدم سن من گذشت ﴿وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا﴾ [12] این دو تا حرف دارد. اینکه می‌گوید من پیرم نمی‌خواهد بگوید که از نظر پدر بودن من مشکل دارم، از جهت مادر بودن همسرم مشکل دارد تنها این نیست؛ می‌خواهد بگوید من پیر شدم سال‌هاست که عمرم گذشت سال‌هاست، اما خدا! یک دفعه نشد که من چیزی بخوام و ندهی. این «کان» فعل مضارع است با «لم» جاذمه مجزوم بشود ماضی مستمر را می‌رساند «لم اضرب» یعنی من تا حال نزدم «لم اکتب»، نه «لا اکتب». «لم اکتب» یعنی تا کنون این کار را نکردم. زکریا

قبل از اینکه بگوید به من فرزند بدهید عرض کرد ﴿وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا﴾ خدایا در تمام این مدت هر چه خواستم دادی؛ یک وقت نشد بگویی نه! یک وقت نشد بگویی چند بار آمدی؟ یک وقت نشد بگویی من دیروز دادم پریروز دادم چه خبرته؟ یک وقت مرارد نکردی هر چه خواستم دادی. حالا من نیامدم بخوادم مطلبی دیگر است ولی در طول این مدت که حالا من پیر شدم موی سرم سفید شد یک وقت نشد که من چیزی بخوادم تو ندهی.

چقدر این دعا شیرین است! حالا این است ﴿وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا﴾؛ آن وقت عرض کرد که خدایا به من فرزندی مرحمت کن! هر چه خوبی در این منطقه‌های بشرنشین است، اول از انبیا و اولیا رسید، بعد به دست دیگران، در فضایل انبیا این هست اما کم کم وقتی گسترده شد می‌گویند حاتم طائی هم گوشه‌ای از این فضیلت را گرفته است. در وصف حاتم طائی گفتند که کسی رفته دم در حاتم طائی و در زد و چیزی خواست به این شخص گفتند تو چه کسی هستی؟ گفت من پارسال آمدم حاتم از من سؤال نکرد تو چه کسی هستی، من از او می‌خواهم او هم می‌دهد مگر پارسال آمدم به من داد از من سؤال کرد که تو چه کسی هستی؟ این سؤال را نکرد من خواستم او هم داد.

#### ۴/انسان/تسنیم

ابزار یعنی کسی که دریاگونه حرف می‌زند اگر ما این طور باشیم کشور گلستان است به هر حال ما خیر می‌خواهیم خیر می‌خواهیم برای همه بخوایم. این طور نیست که ما از ذات اقدس الهی برای خودمان شر بخوایم؛ اگر مال می‌خواهیم برای همه بخوایم اگر کمال و جمال و سلامت و امنیت و آرامش می‌خواهیم برای همه بخوایم؛ این می‌شود بر. آن وقت کسی که جزء ابزار باشد، کشور او صددرصد تمدن اسلامی را دارد. انسان با دل باز بخوهد، شرح صدر هم برای همین است. حالا اگر دیگری خوب باشد که من راحت هستم من اگر گاهی رنجی می‌بینم برای این است که دیگری بیراهه می‌رود من اگر سلامت او و صحت او و امنیت او و سداد او و نیکی او و فضیلت او را همان طوری که برای خودم می‌خواهم برای او بخوادم من راحت می‌شوم این می‌شود ابزار آن وقت این ابزار تازه در راه هستند، به مقام مقربین نمی‌رسند؛ ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ﴾؛ «کأس» یعنی لیوان پر که در بحث دیروز اشاره شد. ما در فارسی آن قدر زیر فقیریم که اصلاً در فضای عرب حرفی برای گفتن نداریم. ما به یک نفر می‌گوییم تو به دو نفر به بعد می‌گوییم شما اصلاً تشنه نداریم ما، عرب یک حساب تشنه دارد مرز بین یک و سه را مشخص کرد. ما در دیر و دور چه زمانی بخوایم حرف بزیم چه مکانی حرف بزیم بیش از دو تا کلمه نداریم، «اینجا و آنجا»، «نزدیک دور»؛ اما برای میانه حرفی نداریم اما عربی مبین می‌گوید «ذا، ذاک، ذلک» برای میانه حرف دارد ما برای اینکه بگوییم این شخص گفته است می‌گوییم فلان کس گفته است اما زن بود یا مرد؟ ما حرفی نداریم اما عرب عربی می‌گوید اگر مرد باشد می‌گوید «قال»، اگر زن باشد می‌گوید «قالت»؛ یا بخوهد با ضمیر باشد ما در ضمیر می‌گوییم «او» گفت؛ اما عربی می‌گوید اگر مرد باشد می‌گوید «هو»، اگر زن باشد می‌گوید «هی». فاصله بین فارسی که ادبیات شیرین ماست با عربی مبین خیلی فرق است. آن وقت قرآن کریم اگر این طرف خالی باشد نمی‌گوید «کأس» که کسی باید آن را پر کند، اما وقتی که این لیوان پر باشد به آن می‌گوید «کأس». ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَتْ مِزَاجُهَا كَافُورًا﴾؛ «مزاج» نه یعنی طعمش طعم کافور است توضیح می‌دهد که «مزاج» چیست؟ ﴿عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ﴾ یک چشمه خاصی است که بخشی مقداری از آن

چشمه را ممزوج این کأس می کنند به این ابرار می دهند خالص آن برای مقربین است تسنیم چیست؟ رحيق مختوم چیست؟ رحيق مختوم ممزوج با تسنیم است، تسنیم چیست؟ ﴿عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ﴾ نه اینکه طعم کافور می دهد. قسمت ۴/ انسان/ تسنیم

امام فرمود: «مَنْ رَدَّ عَنْ قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَادِيَةَ مَاءٍ أَوْ نَارٍ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ»، [28] این بیان نورانی امام است. «عادیه»، «تعدي»؛ یعنی تجاوز. طغیان رودخانه، طغیان سیل، طغیان باران. اینها را می گویند عادیه. «عادیه»؛ یعنی تعدي. حضرت فرمود هر باران تندی، سیلابی، این اگر طغیان کرد شما جلویش را بگیری، مشکل مردم را حل کنی، بهشت بر شما واجب است. «مَنْ رَدَّ عَنْ قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَادِيَةَ»، آتش سوزی هم همین طور است، سیل هم همین طور است. چه چیزی را ائمه ما نگفتند؟ «مَنْ رَدَّ عَنْ قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَادِيَةَ مَاءٍ أَوْ نَارٍ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ»، شما ببینید تعبیرات قرآن کریم چند وجه است؟ یک وقت می گویند اگر فلان کار را کردید، بهشت می دهند، بله! یک وقت می گویند: ﴿لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾، [29] این ﴿لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾؛ یعنی ملک شماست. آن وقت شفیع چند نفر هم می توانید بشوید. یک وقت می گویند اگر این کار را بکنند: ﴿يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ﴾، [30] این از آن شفاعت در نمی آید؛ اما اگر بگویند اگر این کار را بکنند: ﴿لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾، این ﴿لَهُمُ الْجَنَّةُ﴾؛ یعنی چه؟ یعنی ملک اوست. اگر ملک اوست می تواند شفیع چهار نفر بشود. قسمت ۵/ مزمل/ تسنیم

## اخوت اجتماعی

نه تنها احساس مسئولیت بلکه ایجاد محبت و مودت در بین افراد یک اجتماع در پیشبرد اهداف مهم است بطوری که افراد بعنوان اخوان و برادران یکدیگر معرفی می شوند.

فرمود: ﴿يَقُولُونَ لِأَخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ این اخوت در قرآن کریم به چند نحو استعمال شده در بحث قبل ملاحظه فرمودید، اخوت در نژاد و آب و خاک مطلق است اعم است از اخوت در اعتقاد و عدم شرکت، اخوت در اعتقاد هم اعم است از شرکت در آب و خاک و نژاد و عدم شرکت. بیان ذلک این است که اینکه می فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [2] مؤمنین شرکت در اعتقاد دارند، خواه از نظر آب و خاک شریک باشد؛ مثل مسلمین مکه یا مدینه و مانند آن، یا از جهت آب و خاک شریک نباشند؛ نظیر سهیلی که از روم آمده و بلالی که از حبشه آمده و سلمانی که از ایران رفته و مسلمینی که در حجاز به سر می بردند؛ اینها هیچ گونه شرکتی در وطن و آب و خاک نداشتند، ولی شرکت در اعتقاد داشتند. گاهی شرکت در وطن مایه صدق اخوت است ولو در اعتقاد سهیم نباشند؛ نظیر آنچه که درباره انبیا فرمود: ﴿وَإِلَىٰ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا﴾ [3] یا ﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا﴾ [4] و مانند آن که صالح (سلام الله علیه) را جزء برادران قوم ثمود می داند و هود (سلام الله علیه) را جزء برادران قوم عاد می شمارد؛ این فقط شرکت در وطن و آب و خاک است نه شرکت در اعتقاد. پس اخوت در وطن اعم است از شرکت در اعتقاد و عدم شرکت، چه اینکه اخوت در دین هم اعم است از شرکت در وطن و عدم شرکت در وطن. اینجا که فرمود: ﴿الَّذِينَ نَاقَرُوا يَقُولُونَ لِأَخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ [5] این شرک در اعتقاد است، خواه در وطن شرکت داشته باشند خواه نداشته باشند.

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (۱۰)

تعبیر اخوان به منزله تعلیق حکم بر وصف است، چرا مؤمنین لاحق برای مؤمنین سابق طلب مغفرت می‌کنند؟ بر اساس دو دلیل: دلیل اول اینکه آنها سبقت در ایمان آوردند و مایه تشویق متأخران شد. دلیل دوم این است که اینها ابعاد یک واقعیت هستند، برادر هم هستند، بیگانه نیستند؛ مثل اینکه انسان با دستی مشکل دست دیگر را حل کند، پس این دو تعبیر به منزله دو نکته است برای طلب مغفرت کردن.

مطلب بعدی آن است که ﴿وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ را مسئلت می‌کنند، این هم دو نکته دارد: یک امر آن است که یک وقت کسی دشمن مؤمن است، چون او مؤمن است و این با ایمان سازگار نیست؛ یعنی اگر کسی دشمن مؤمن بود از این نظر که او مؤمن است، کینه مؤمن «لایمانه» این کفر است؛ لذا در سوره مبارکه «نساء» که وارد شد: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا﴾ [1] گفتند، سرش این است که گرچه کشتن یک انسان معصیت کبیره است و مایه خلود نیست؛ ولی اگر کسی مؤمنی را بکشد، مخلد در نار است و چون تعلیق حکم بر وصف مُشعر به علّیت است؛ یعنی مؤمنی را «لایمانه» بکشد، اگر کسی مؤمنی را «لایمانه» بکشد، می‌شود کافر و مخلد در نار، پس کینه مؤمن «لایمانه» کفر است و اگر «لایمانه» نباشد، «لجهاتِ آخر» باشد، اینها دوتا همسایه هستند با هم نمی‌سازند یا پیشنهاد این یکی را آن رد کرده است، این می‌شود فسق، پس کینه مؤمن یا کفر است یا فسق است؛ لذا اینها عرض می‌کنند: ﴿وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾.

مطلب بعدی آن است که این ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ﴾، ممکن است فقط بعد زمانی باشد نه بعد رتبی، لذا از رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) رسیده است که «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ»، [2] ما دیر آمدیم و زودتر از همه هم هستیم، جلوتر از همه هستیم؛ یعنی زماناً دیر آمدیم و رتبتاً از همه جلو هستیم.

اما آیه ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا﴾، [3] معمولاً در طرح مسایل اجتماعی برای اینکه کسی خیال نکند جامعه صدر اسلام همین سه گروه بودند که گذشت، همان طوری که در بحث دیروز ملاحظه فرمودید، در آیات سوره «توبه» همه این اقوام و پنج گروه مشخص شدند، در آیات سوره «حشر» هم همه این اقوام مشخص هستند؛ یعنی مهاجرین، انصار، تابعین و منافقینی که در جمع اینها حضور داشتند. در سوره «توبه» بعد از اینکه جریان مهاجر و انصار و تابع را ذکر کرد، فرمود: ﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ﴾، [4] متمردین و منافقینی که در درون مردم مدینه به سر می‌بردند، آنها را هم یادآور شد. الآن هم خطر اجتماعی این گروه ناشناخته را ذکر می‌کند، می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ﴾. خداوند از مؤمنین طوری یاد می‌کند که اینها را خردمند و فرزانه و اولوالالباب بشناسیم، برای اینکه اینها سعی می‌کنند هرگز داعیه اختلاف در اینها پیدا نشود، چون به هر حال داعیه اختلاف از همان اراده سوء است، اگر غل و کینه‌ای در بین افراد یک جامعه نباشد، یقیناً با هم متحدند. از اینکه عرض کردم، خدایا ﴿لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾! یعنی نه تنها ما با جامعه خودمان متحد باشیم با گذشتگان هم متحد باشیم، کاری نکنیم که آینده‌ها از ما برنجند، آن توفیق را بدهیم که سیره‌ای داشته

باشیم که آینده هم از ما خوشش بیاید، ما هم از گذشتگانمان خوشحال باشیم، ما با سایر مؤمنین نگرانی نداشته باشیم. این نشانه فرزاندگی است از نظر قرآن کریم، چون در همین سوره مبارکه «حشر» آیه چهاردهم که در پیش داریم، می‌فرماید: **﴿تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَّ قُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكِ بَانَ لَهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾**، شما اینها را خیال می‌کنید با هم هستند و متفق هستند و کنار هم هستند در حالی که دل‌های اینها از هم جداست و سر اینکه بدن‌های اینها نزدیک هم است و دل‌های اینها جدای از هم است، این است که اینها عاقل نیستند، بر اساس آن تحلیلی که - به خواست خدا - در پیش داریم معلوم می‌شود هیچ ممکن نیست دوتا مؤمن با هم اختلاف داشته باشند و هر دو عاقل باشند، این شدنی نیست! حالا آن استدلال - به خواست خدا - در آیه چهارده خواهد آمد. از اینکه خدا می‌فرماید مؤمنین به خدا عرض می‌کنند: **﴿لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾**؛ یعنی اینها اولوالألباب هستند؛ یعنی اهل عقل هستند؛ یعنی فرزانه و خردمند هستند، برای اینکه می‌فرماید مؤمنین می‌گویند، این **﴿يَقُولُونَ﴾**، که فعل مضارع است، دلالت بر استمرار دارد؛ یعنی سیره اینها این است؛ یعنی حرف اینها این است، نه فقط در دعا می‌گویند، اینکه کفار به رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) عرض کردند، حرفت را عوض کن! نه یعنی این کلمه را عوض کن؛ یعنی منطقت را عوض کن! ما هم در تعبیرات ادبی و عرفی به یکدیگر می‌گوییم، حرفت چیست؟ یعنی منطقت چیست؟ اینجا هم که می‌فرماید، اینها می‌گویند؛ یعنی منطقت آنها این است نه یعنی فقط دعا می‌کنند و اما کارشان طور دیگر است، سنت اینها چه در فعل، چه در قول، چه در تقریر این است. یک مؤمن کاری نمی‌کند که مؤمن دیگر را برنجانند و مایه اختلاف فراهم کند، اگر کاری کرد، معلوم می‌شود عاقل نیست، چون برهانی که در آیه چهارده همین سوره است، این است که فرمود: **﴿تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَّ قُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكِ بَانَ لَهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ﴾**، پس اگر کسی داعیه اتحاد داشت، «فهو عاقل»، چرا؟ برای اینکه فرمود اگر کسی داعیه اختلاف دارد، عاقل نیست، پس این هم آخرین نکته آیه محل گذشته.

برای استیعاب اقسام جریان منافقین جامعه را هم باز گو می‌کند، می‌فرماید: **﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ﴾**، این کلمه «نَافِقُوا»، در اوایل سوره مبارکه «بقره» بحث آن گذشت، آن نقب‌ها و کانال‌های زیرزمینی که موش‌ها احداث می‌کنند، آنها را می‌گویند «نَافِقًا» که از سوراخی وارد بشوند و از سوراخ دیگر دربیایند، این کانال و نقب زمین را می‌گویند «نَافِقًا»، «نَفَقَ فِي الْأَرْضِ»، اگر بتوانی نفقی در زمین ایجاد کنی؛ یعنی کانال، نقب، منافق خلاصه کانال کش است، از یک طرف مثل موش وارد می‌شود و از یک سوراخ دیگری هم بیرون می‌رود، این هرگز سوراخ زیرزمینی نمی‌کند که خود را دفن کند، این سوراخ کانالی است، طوری است که از راه دیگر بیرون برود؛ لذا از طرف دیگر چون خارج می‌شود می‌گویند، «فَسَقَ»؛ یعنی «خَرَجَ» اینها چنین نقب می‌زنند، اینها را می‌گویند منافق، وارد می‌شوند که خارج شوند نه وارد می‌شوند که بمانند یا دفن بشوند، فرمود این منافقین به برادرانشان چنین می‌گویند: **﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمْ﴾**، اینجا هم **﴿يَقُولُونَ﴾**؛ یعنی سیره آنها این است نه تنها حرف می‌زنند، بلکه منطقتشان این است، «قَوْلًا وَّ فِعْلًا وَّ تَقْرِيرًا» و اخوان هم چون «فَإِنَّ الْكُفْرَ مَلَّةٌ وَاحِدَةٌ»، [5] همان طوری که **﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾**، [6] «انما الکافرون» هم «اخوه»؛ لذا گاهی می‌فرماید: **﴿إِنَّ الْمُبَدِّلِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ﴾**، [7] گاهی می‌فرماید اینها به شیاطین‌شان برمی‌گردند: **﴿يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾**، چون منافقین یک اخوان داخلی دارند که «بعضهم اخوان» بعض هستند، یک اخوان خارجی دارند که منافق با کافر برادر است، سرش این است که منافق مادامی که حادثه‌ای پیش نیامد، کفر درونی او ظاهر نمی‌شود؛ اما وقتی حادثه‌ای پیش آمد، همین منافق **﴿هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾**، [8] حالا که به هر حال یک طرف را

باید انتخاب بکند یا درون یا بیرون، چون درون اصل است به درون می‌گراید. در حال عادی و عدم خطر درونش کافر. بیرونش ایمان، کسی او را نمی‌شناسد. در روز خطر به هر حال یک راه را باید انتخاب کند؛ لذا می‌فرماید: ﴿هُم لِّلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ﴾، چون کفر اینها ظهور می‌کند، همین منافقین به برادرانشان که کافر هستند و اهل کتاب هستند؛ یعنی یهود بنی‌نضیر، یهود بنی‌قینقاع، یهود بنی‌قریظه با آنها چنین پیمانی داشتند؛ مثلاً درباره یهود بنی‌نضیر چنین می‌گفتند. می‌گفتند: ﴿لَئِن أُخْرِجْتُمْ﴾، این «لام» توطئه قسم است؛ یعنی «والله» با سوگند حرفشان را شروع کردند، قسم یاد کردند که اگر دولت اسلام بخواهد شما را تبعید کند: ﴿لَئِن أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ﴾، ما هم با شما از «جزیره العرب» بیرون می‌آییم که بیرون آمدن دسته‌جمعی تودهنی به اسلام باشد، معلوم بشود که اینها کسانی نیستند که بشود با آنها زندگی کرد، دولت اسلام می‌خواهد شما را تبعید کند؛ ولی وقتی ما با شما باشیم به صورت قهر، این تبعید رنگ هجرت می‌گیرد، ما هم با شما خارج می‌شویم: ﴿لَئِن أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ﴾، که این تبعید شما صبغه هجرت بگیرد: ﴿وَلَا نَطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا﴾، ما درباره شما حرف هیچ کسی را گوش نمی‌دهیم، هر چه هم به ما پیشنهاد دهند که بمانیم، نمی‌مانیم: ﴿وَلَا إِن قُوتِلْتُمْ﴾، اگر شما طرف قتال قرار گرفتید، آنها به مقاتله شما برخاستند، سخن از تبعید نیست، سخن از جنگ و قتال است: ﴿لَنَنْصُرَنَّكُمْ﴾، ما هم به سود شما علیه دولت اسلام می‌جنگیم، پس اگر خواستند تبعیدتان کنند، ما با حيله این تبعید را به صورت هجرت درمی‌آوریم. اگر خواستند با شما بجنگند، ما تأییدتان می‌کنیم، شما را پیروز می‌کنیم، این خلاصه حرف منافقین.

خدای سبحان می‌فرماید: ﴿وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾، خدا شهادت می‌دهد که اینها دروغ می‌گویند؛ یعنی در این قصه دروغ می‌گویند، حالا ممکن است منافق در قصه دیگر کافر را یاری کرده باشد؛ اما در این جریان یهودی‌های بنی‌نضیر و امثال آنان، خدا فرمود اینها دروغ می‌گویند. این یکی از معجزات قرآن کریم است که اخبار به غیب کرده است. به زیرس قاطع فرمود اینها دروغ می‌گویند؛ یعنی در همه این دعوها کاذب هستند، آن‌گاه این اجمال را تفصیلاً بیان کرد، این متن را شرح داد که آیه بعدی به منزله شرح است و ذیل آیه قبلی به منزله متن فرمود: ﴿وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾، چرا کاذب هستند؟ برای اینکه تفصیل آن این است خدا در این سه جمله سه‌بار سوگند یاد کرد: یک ﴿لَئِن أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ﴾، اگر این یهودی‌های بنی‌نضیر مثلاً تبعید بشوند، آنها را از «جزیره العرب» ما اخراج بکنیم، اینها اخراج بشوند، منافقین هرگز حاضر نیستند از «جزیره العرب» بیرون بروند، از مدینه بیرون بروند و بخواهند کار سیاسی کنند و این تبعید را به صورت هجرت در بیاورند، این کار را نمی‌کنند: ﴿لَئِن أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ﴾، این یک، ﴿وَلَئِن﴾، باز هم سوگند یاد می‌کند: ﴿وَلَئِن قُوتِلُوا﴾، اگر کار با تبعید تمام نشد، دولت اسلام با آنها به جنگ پرداخت اینها مورد قتال شدند، مقاتل شدند: ﴿لَا يَنْصُرُونَهُمْ﴾، [9] منافقین این یهودی‌هایی که مورد قتال قرار گرفتند، اینها را کمک نمی‌کنند این دور سوم؛ ﴿وَلَئِن﴾، که باز «لام»، «لام» توطئه قسم است: ﴿وَلَئِن نَصَرُوهُمْ﴾، اگر هم اینها را یاری کنند؛ خواه در مسئله تبعید که بخواهند بازی سیاسی در بیاورند؛ خواه در مسئله نظامی که بخواهند کار نظامی بکنند، بر فرض هم که بخواهند منافقین، یهودی‌ها را یاری کنند: ﴿وَلَئِن نَصَرُوهُمْ لَيُؤَلِّنَّ الْأَدْبَارَ﴾، اینها از میدان برمی‌گردند؛ چه در مسئله سیاست، چه در مسئله نظامی و جنگ اینها روی برمی‌گردانند. بر فرض در همه این مراحل یاد شده، بخواهند بازی سیاسی کنند، تبعید را هجرت تلقی بدهند، بخواهند در جنگ کفار را یاری بکنند، مطمئن باشند که ﴿لَمْ لَا يَنْصُرُونَ﴾، این ﴿لَا يَنْصُرُونَ﴾، هم به کفار برمی‌گردد هم به منافق، بر فرض هم منافقین بخواهند نصرت سیاسی بدهند یا نصرت نظامی، هرگز منصور



نخواهند بود نه کفار، نه منافق، کسی به یاری اینها بر نمی‌خیزد، وقتی قهر الهی فرابرسد، همه اینها مخصوصاً کفار و اهل کتاب را ریشه کن می‌کند.

در اینجا خدای سبحان چند بیان را و چند مطلب را یکی پس از دیگری ذکر کرد؛ اولاً اخبار غیب کرد، خود می‌شود معجزه، بعد با سوگند آن اخبار غیب اجمالی را مفصلاً بیان کرد، فرمود: ﴿لَئِنْ أَخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ﴾؛ یعنی این کار را نمی‌کنند بر فرض هم بکنند منافقین با اینها هم تبعید نخواهند شد. در قرآن کریم چنین آمده است که خداوند نه تنها به موجودات، عالم است به معدوم‌ها هم عالم است و به معدوم‌ها بر فرض وجود هم عالم است، از ذات مقدس امام هشتم (سلام الله علیه) سؤال کردند، [10] آیا خداوند به معدومات عالم است؟ فرمود نه تنها به معدومات عالم است، بلکه به ممتنعات هم عالم است و نه تنها به ممتنعات عالم است، بلکه به ممتنعات بر فرض وجود آنها هم عالم است که چه خواهد شد؛ یعنی فلان شیء ممتنع که وجود ندارد، اگر وجود می‌داشت، چه می‌شد! این بیان امام هشتم (سلام الله علیه) با آیه قرآن کریم استدلال شد؛ یعنی خود حضرت استدلال کرد، خود حضرت به آیه سوره مبارکه «انعام» ظاهراً استدلال فرمود که ﴿وَلَوْ رَدُّوا لَعَادُوا لَمَّا نُهُوا عَنْهُ﴾ [11] فرمود اینها که در جهنم الآن در زحمت قرار گرفتند و می‌گویند خدایا ما را برگردان! چنین نیست که ما اگر اینها را برگردانیم، سودی به حال اینها داشته باشد. آیه ۲۷ سوره مبارکه «انعام»، ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذَّبُ﴾ حضرت به این جمله استدلال کرد، فرمود: ﴿وَلَوْ رَدُّوا لَعَادُوا لَمَّا نُهُوا عَنْهُ﴾ برگشت اینها از جهنم به دنیا محال است، چون بساط دنیا برچیده شد، دنیایی نیست تا اینها برگردند. وقتی قیامت قیام می‌کند که کل آسمان‌ها و زمین وضعش برچیده شود: ﴿يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾ [12] وقتی این نظام برچیده شد: ﴿وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾ [13] کل آسمان و زمین برچیده شد، اگر شمس است که ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾ [14] شد، اگر نجوم هستند که انتشار پیدا کردند، [15] اگر زمین است که تبدیل شد، اگر سماوات است که تغییر پیدا کرد، کل بساط دنیا عوض شد. دنیایی نیست تا آنها برگردند، برگشت کافران و اهل جهنم از جهنم به دنیا محال است؛ ولی بر فرض محال اگر این محال واقع بشود و جهنمی‌هایی که کفر برای آنها ملکه شد، از جهنم به دنیا برگردند، باز همان کار سابق را ادامه می‌دهند. این است که حضرت استدلال به این جمله کرد، فرمود: ﴿لَوْ رَدُّوا لَعَادُوا لَمَّا نُهُوا عَنْهُ﴾. مشابه این هم هست که ﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾ [16] یا ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ [17] و در سوره مبارکه «انفال» هم نمونه‌ای دارد، آیه ۲۳ سوره مبارکه «انفال» هم این است که ﴿وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَا يَسْمَعُهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾، خدای سبحان توفیق خاص را از بعضی‌ها گرفته است، آن توفیق عمومی به نام هدایت عام را نصیب همه کرده است به عنوان ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾ [18] اما بعضی‌ها را از توفیق خاص محروم کرده، برای اینکه اگر خدا اسماع بکند؛ یعنی توفیق خاص بدهد که ایمان در دل اینها راه پیدا کند، اینها با فشار این ایمان را از دل بیرون می‌آورند؛ نظیر ﴿وَآتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخْنَا مِنْهَا﴾ [19] نظیر ﴿بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا﴾ [20] این دوتا عالم اسرائیلی که آدم کوچکی نبودند، نه آن بلغم یک آدم کوچکی بود نه سامری، سامری را گفتند از آن بزرگان اهل معرفت بود، گفت چیزی را که من دیدم دیگران ندیدند، یک آدم عادی که چنین نیست، به هر حال از او کاری ساخته بود که از دیگران کاری ساخته نبود، پس خدا این توفیق و این لطف را داد، آنها با تمام فشار این توفیق را از دل بیرون بردند، هم ﴿وَآتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا﴾ است که ﴿فَانْسَلَخْنَا مِنْهَا﴾، منتها درباره سامری، چون این قصه که خیلی مبسوطاً در قرآن نیامده، نیازی به توضیح بیشتری دارد، اینکه گفت: ﴿بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا﴾؛ یعنی

یک گوشه محفی بود که من فقط دیدم دیگران ندیدند؛ یعنی با همین چشم ظاهری، اینکه مقام نیست و از آن خاکی که انسان با همین چشم ببیند که کاری ساخته نیست که گوساله را به حرف دریاورد، این یک آدم غیر عادی بود، چیزی بلد بود که دیگران بلد نبودند، چیزی می دید که دیگران نمی دیدند، چیزی می فهمید که دیگران نمی فهمیدند؛ منتها چون ظرفیت را نداشت، در راه باطل صرف کرد این ﴿بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا﴾ از جایی حکایت می کند. در این آیه سوره مبارکه «انفال» هم می فرماید بعضی ها این طور هستند. ما توفیق را هم در خانه آنها ببریم اینها با فشار بیرون می برند: ﴿لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ﴾؛ [21] یعنی به گوش جان اینها می شنوند نه به گوش ظاهر، چون به گوش ظاهر که رساند، فرمود: ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾، به گوش کیست که قرآن نرسیده است؟ این دیگر نیازی به شرط و جزا ندارد؛ اما درباره آن گوش جان است که می فرماید، اگر ما وارد گوش جانشان بکنیم، اینها با گوش دل بشنوند با دست دل این را بیرون می کنند، چون ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ﴾، [22] ﴿وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْاْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾، اول اعتراض می کنند بعد اعراض می کنند، این اعتراضها زمینه آن اعراض است. یک وقت کسی سؤال می کند به عنوان اینکه سؤال مفتاح علم است. این چیز بسیار خوبی است! یک وقت اعتراض می کند که - معاذ الله - زمینه اعراض باشد، اینها چنین هستند: ﴿لَتَوَلَّوْاْ﴾، اول اعتراض می کنند: ﴿وَهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾ رو برگردان هستند در این حال، بنابراین همه حالات اهل نفاق با این بیان مشخص شد.

پس کاری از منافقین چه در بعد سیاست، چه در بعد نظامی حاصل نیست، اگر هم تازه اهل کتاب را یاری کنند، در میدان جنگ برمی گردند: ﴿ثُمَّ لَا يَنْصُرُونَ﴾، اینها در داخله اسلامی همین طور بودند، اینها با ما تعهد بستند که وارد جبهه بشوند، چند قدم آمدند دیدند نه، جنگ جدی است برگشتند، اینها اهل جنگ نیستند.

در سوره مبارکه «احزاب» وضع منافق را پرده برداری کرد، فرمود اینها در سود ما شرکت کردند، وقتی سخن از غنایم بود، حضور داشتند؛ اما وقتی سخن از غرامت است، اینها برمی گردند. در این سوره مبارکه «احزاب» دو تا آیه است، این دو تا آیه رو در روی هم است، مقابل هم هستند، یکی از این دو آیه خیلی معروف است و همان آیه است که می فرماید: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ﴾، آیه ۲۳ سوره مبارکه «احزاب» است، این همان آیه معروفی است که به عنوان تجلیل شهادت شهدا در این اعلامیهها هست که ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾، اینها به عهدشان وفا کردند، در مقابل این گروه که ﴿صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ گروه دیگری هستند که «کذبوا ما عاهدوا الله عليه»، آنها چه کسانی هستند؟ آنها کسانی هستند که در همین سوره مبارکه «احزاب» قبلاً مشخص شده است، آیه پانزده همین سوره «احزاب» است، فرمود: ﴿وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِن قَبْلُ لَا يُولُونَ الدِّبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا﴾ فرمود، اینها قبلاً به ما تعهد سپردند، با ما بیعت کردند که در جنگ برنگردند، همین که جنگ شد بین راه برگشتند، به هر حال در جریان جنگ احد سیصد و اندی که یک سوم رزمندگان آن را تشکیل می دادند، در راه برگشتند. این آیه، آیه نفاق است. در مقابل آن آیه است. آن آیه، آیه ایمان است، این ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ﴾ برای شهداست. در مقابلش که آیه پانزده است، فرمود: ﴿وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ﴾، که ﴿لَا يُولُونَ الدِّبَارَ﴾؛ اما برگشتند ﴿وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا﴾، بین مدینه تا معرکه احد فاصله ای نبود، این گروه منافقین که سیصد و چند نفر بودند، همین چند قدمی برگشتند و هر دو گروه پرده برداشته شد، هم آنهایی که ﴿صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾ هم اینهایی که تعهد کردند که ﴿لَا يُولُونَ الدِّبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا﴾، اینها برگشتند، فرمود ما به اینها گفتیم: ﴿قُلْ لَّنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنِ قَرَرْتُمْ مِّنْ

الْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا» [23] هر جا بروید به هر حال می‌میرید، پس اینها کسانی بودند که هم از این طرف به مسلمین تعهد سپردند که ما با شما هستیم و در راه برگشتند، هم از آن طرف با کفار تعهد سپردند که ما با شما هستیم و برمی‌گشتند و تازه اگر برنگردند و واقعاً هم بخواهند اهل کتاب را یاری کنند، کاری از اینها ساخته نیست. نتیجه را در ذیل آیه ذکر کرد، فرمود: ﴿ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ﴾؛ [24] یعنی بر فرض هم آنها برنگردند، اهل کتاب منصور نخواهند بود، این ﴿ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ﴾ هم یک اخبار قطعی است؛ چه اینکه ﴿وَاللَّهِ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ [25] هم یک اخبار قطعی است. قسمت ۱۲ / حشر / تسنیم

#### نقش مال در جامعه

یکی از اسبابی که خداوند در اختیار انسان قرار داده تا مسئولیت اجتماعی وی را در معرض امتحان قرار دهد مال و ثروت و بطور کلی استفاده از هر گونه امکانات اجتماعی است .

در سوره مبارکه «نساء» عظمت مال را ذکر می‌کند که اصلاً نقش مال در جامعه چیست؟ در آیه پنج سوره «نساء» این چنین می‌فرماید: ﴿وَاتُوا النِّسَاءَ صِدْقَاتِهِنَّ نَحْلَةً فَإِن طِبَن لَّكُمْ عَن شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا \* وَلَا تُوْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾؛ مالی که خدای سبحان مایه قیام شما قرار داد این را به دست سفیهان ندهید. قبلاً هم حتماً ملاحظه فرمودید که فقیر را که فقیر می‌گویند نه برای آن است که مال ندارد؛ چون فقر، غیر از فقند است، فقیر غیر از فاقد است. فقیر به معنای بی‌مال نیست، فقیر به معنای کسی که ستون فقراتش شکسته است و قدرت قیام ندارد و اگر کسی مال نداشت، چون قدرت قیام ندارد مثل آن است که ستون فقراتش شکسته است، به او می‌گویند فقیر، و گرنه فقیر به معنای بی‌مال نیست فقر به معنای فقند نیست. اطلاق کلمه فقیر بر این شخص از همین باب است؛ نظیر اطلاق کلمه مسکین، مسکین را که بر نیازمند اطلاق می‌کنند؛ برای اینکه این بیچاره زمین گیر است، اهل سکون است نه اهل حرکت؛ این «سکن فی الأرض»، نه قدرت حرکت دارد نه قدرت قیام. از این آیه پنج سوره مبارکه «نساء» استفاده می‌شود که مال مایه قیام مردم است، کسی که مال ندارد فقیر است یعنی ستون فقراتش شکسته است. ﴿وَلَا تُوْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا﴾؛ پس مال مایه قیام امت است. این مال نباید به دست سفیهان باشد. آنکه در بیراهه مصرف می‌کند سفیه است. در باب شارب خمر دارد که سفیه است و مانند آن کسی که مال را در راه حرام صرف می‌کند سفیه است. سفیه به اصطلاح دین، غیر از سفیه به اصطلاح توده مردم است. سفیه دینی را قرآن در سوره مبارکه «بقره» مشخص کرد که ﴿وَمَن يَرْغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ﴾ [15] اگر کسی راه ابراهیم خلیل (سلام الله علیه) را طی نکرد این سفیه است، مال نباید به دست این گروه باشد. لذا فرمود ما باید به دست کسی که عقل ممثل است باشد تا بداند این مال را چگونه توزیع کند و او هم گداپرور نیست. جلوی فقر طبیعی را نمی‌شود گرفت، به هیچ وجه جلوی فقر طبیعی را نمی‌شود گرفت؛ اما کاملاً جلوی فقر اقتصادی را می‌شود گرفت. فقر طبیعی لازمه ضروری این نظام است؛ یعنی انسان مریض می‌شود، تصادفی دارد، سالمند هست، کودک هست، پیر هست، سال خورده هست، تصادفی هست اینها فقرای طبیعی‌اند ما نمی‌توانیم دنیایی داشته باشیم که در او کودک نباشد، پیرزن نباشد، پیرمرد نباشد، معلول نباشد، مریض نباشد، اینها فقرای طبیعی‌اند؛ اما می‌توانیم نظامی داشته باشیم که در

او فقیر نداشته باشیم، جلوی فقر اقتصادی را کاملاً می‌شود گرفت. وقتی هم که حضرت حجت (سلام الله علیه) ظهور کرد، یکی از آثار پربرکت ظهور آن حضرت این است که گفتند اگر کسی زکاتی را بخواهد از شرق به غرب برود تا فقیری پیدا کند، فقیر پیدا نمی‌شود که زکات را به او بدهد. زکات، مثل صلوات از ارکان دین است تا آخر دنیا زکات هست؛ اما مصارف زکات متعدّد است. همه موارد زکات را که نگفتند به فقیر بدهید یکی از بارزترین مصرف زکات همان «فی سبیل الله» است این «فی سبیل الله» تا آخرین لحظه دنیا هست؛ یعنی ساختن مسجد هست، ساختن مراکز علمی هست، تأسیس حوزه‌های علمی هست، ساختن راه هست، خدمات هست، مراکز درمانی و مستشفا و مانند آن هست، اینها خدمات است، اینها تا آخر دنیا هم هست، اینها هرگز قطع نمی‌شود؛ نباید گفت چون زکات از ارکان اسلام است «بُنِي الصَّلَاةُ عَلَى خَمْسٍ»، یکی صلوات است و دیگری زکات و مانند آن؛ پس و زکات هم مصرفش فقیر است، ما حتماً باید فقیر داشته باشیم. ما حتماً زکات داریم، حتماً «فی سبیل الله» هم داریم. نشانه آن هم این است که یکی از مصارف هشت گانه زکات، مسئله «فِي الرَّقَابِ» است که «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ... وَفِي الرَّقَابِ». «فِي الرَّقَابِ»؛ یعنی برای آزاد کردن رقبه‌ها و بنده‌ها. چون یکی از مصارف هشت گانه زکات آزاد کردن برده‌هاست، پس ما باید نظام بردگی را امضا کنیم؛ برای اینکه یکی از مصارف هشت گانه زکات «فِي الرَّقَابِ» است یا اگر به سمتی رفتیم که باید برویم چه اینکه فقهای ما (رضوان الله علیه) به آن سمت حرکت کردند، یعنی نظام اسلامی به آن سمت حرکت کرد که ما «کتاب العتق» داریم نه «کتاب الرق»؛ نظام برده‌داری برچیده می‌شود و زکات همچنان محفوظ است اگر ما فقرا را برطرف کردیم این همان است. این یکی از آن کلمات نورانی حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) است که فرمود: جنگ فقیر و غنی اسلام ناب، این چنین نیست که ما به فقیر بگوییم تو داشته باش شاکر باش، به فقیر بگوییم تو نداشته باش و صابر باش و خدا خواست تو فقیر باشی، این چنین نیست. اگر زکات هست مصارف هشت گانه دارد و از بارزترین مصادق آن هم «فی سبیل الله» هست و این «فی سبیل الله» هرگز تمام شدنی نیست. بنابراین مال را قرآن کریم عامل قیام می‌داند ملتی که فقیر است هرگز قدرت قیام ندارد. قسمت ۴/حشر/تسنیم

## گردش ثروت در اجتماع

آزمایش الهی هم در بود امکانات و هم در کمبود امکانات نهفته است بنابراین تلاش انسان بایستی در ایجاد اعتدال و عدالت اجتماعی و تسهیم و تقسیم شایسته ثروت در اجتماع صورت گیرد.

وقتی انسان تلاش و کوشش کرد که «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ» بشود. سرمایه‌داری که در بین مسلمین بود در خصوص انصار بود نه مهاجر، آن هم نه سرمایه‌داری معروف زیاد؛ برای اینکه مسلمین آن روز، سرمایه‌دار معروف آن چنان نبودند. اگر کسی اهل تکاثر و سرمایه‌داری بود یا مشرک بود یا جزء یهودی‌ها، و گرنه انصار در آن روز سرمایه‌ای آن چنان نداشتند و این آیه مبارکه هم دفعاً و رفعاً جلوی «تداور بین الأغنیاء» را می‌گیرد و می‌فرماید به فقرا بدهید! حالا هم که می‌خواهید به فقرا بدهید این چنین است و این هم اختصاصی به مسلمین ندارد، هر کسی که مأمور است مال فقرا را به فقرا بپردازد این چنین است؛ خواه مسلمین، خواه امام مسلمین.

قسمت ۶/حشر/تسنیم

﴿كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾؛ این از آن تعلیلی است که تعمیم را به همراه دارد و نظام مالی در اسلام را هم تا حدودی تشریح می‌کند؛ یعنی مال در اسلام نباید به دست سرمایه‌دارها بگردد، دولت را «دَوْلَةٌ» و «دَوْلَةٌ» می‌گویند، چرا دولت می‌گویند؟ برای اینکه تداول می‌شود؛ یعنی از دستی به دستی. اینکه فرمود: ﴿تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ﴾؛ [14] یعنی تداول می‌شود، گاهی به سود این گروه است گاهی به سود گروه دیگر. چیزی که دست به دست می‌گردد و از گروهی به گروه دیگر منتقل می‌شود، این را می‌گویند دولت که تداول می‌شود. نظام سرمایه‌داری در شرق با نظام سرمایه‌داری در غرب هر دوی اینها از نظر قرآن کریم محکوم‌اند؛ برای اینکه کل سرمایه‌ها در نظام شرقی یا نظام غربی بین یک گروه خاص می‌گردد. در نظام غربی بین آن سرمایه‌دارانی که حکومت را اداره می‌کنند، یک گروه خاصی این مال می‌گردد؛ یعنی اگر خرید و فروش کارخانه‌های عظیم است، یک گروه خاصی از سرمایه‌دارها می‌فروشند یک گروه خاصی از سرمایه‌دارها می‌خرند. اگر خرید و فروش زمینهای بزرگ است، گروهی از سرمایه‌دارها می‌فروشند گروه دیگری از سرمایه‌دارها می‌خرند، بقیه مردم یا تماشاچی‌اند یا کارگرند و مُزِدبَر ساده؛ این اموال ﴿دَوْلَةٌ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ﴾ می‌شود که این می‌شود نظام سرمایه‌داری و آنچه در بلوک شرق حکومت می‌کند، آن هم همین است؛ منتها نظام دولت‌سالاری است، یعنی این سرمایه‌ها در دست دولت‌هاست نه در دست مردم. برای اینکه مال خدا در دست گروه خاص نباشد نه سرمایه‌دارهای مخصوص و نه دولت‌های خاص بلکه در بین توده مردم توزیع بشود همه بتوانند بهره ببرند، قرآن کریم دارد که ﴿كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾ باید مال خدا به دست مردم باشد که هر کسی در حد استعداد خود از این مال بهره ببرد و هیچ مشکلی برای کسی نباشد، جلوی پیشرفت اقتصادی هیچ کس را نمی‌شود گرفت.

### فقر اجتماعی

فقر اجتماعی پدیده‌ای است که در صورت بروز، همه شئون اجتماع را در بر می‌گیرد و بر تمام جنبه های زندگی فردی و اجتماعی اثر می‌گذارد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که مأمور توزیع این درآمدها به نام «فیء» بود این چنین نبود که فقط به فقر اینها پاسخ بدهد بیکار پیوراند؛ بلکه برای اینها وسایل کار فراهم می‌کرد که فقر را از بین ببرد نه به فقیر کمک کند. همان جمله‌ای که از بیان حضرت امیر (سلام الله علیه) نقل شده است که «لَوْ تَمَثَّلَ لِي الْفَقْرُ رَجُلًا لَقَتَلْتُهُ»؛ [6] اگر فقر برای من متمثل بشود و به صورت مردی در آید، من فقر را از بین می‌برم نه اینکه فقیر را کمک بکنم؛ این همان است. کمک کردن به فقیر یک امر عاطفی است کمتر ملتی است که به فقر خود نپردازد و کمک کردن به فقیر هم شاید جزء کارهای است که کمترین ثواب را داشته باشد؛ برای اینکه انسان وقتی فقیر را می‌بیند، رنج می‌برد برای برطرف کردن آن رنج درونی خود به سراغ فقیر می‌رود خیال می‌کند این کار خدایی است در حالی که فقر را از بین بردن وظیفه است نه فقیر را کمک کردن، فقیر را کمک کردن هم وظیفه است؛ اما اساس آن است که انسان نگذارد کسی فقیر بشود، جامعه‌ای فقیر بشود؛ قهراً کار و تولید را هم مسئول نظام اسلامی در اختیار جامعه قرار می‌دهد که اینها فقیر نشوند. اگر مال در دست یک گروه خاصی نبود و در جامعه توزیع شد، آنها جلوی فقر را می‌گیرند، نه اینکه اگر فقیر شدند به آنها کمکی بشود و اگر کسی

خواست به فقیر کمک کند آنها را هم قرآن مشخص کرد. یک وقت است انسان به فقیر کمک می کند به عنوان ترحم و آن هم مال های مانده و هر دو بخش را قرآن کریم نهی کرده است؛ فرمود: اگر خواستید به فقیر مالی بپردازید آن مال های مانده را نه، نظیر همین مال هایی که به فرزندانان و به اهل بیت شما می دهید، حدّ وسط و میانگین خرج خود را ملاحظه کنید و نحوه زیست خود را ملاحظه کنید، همان غذایی متوسطی که خود می خورید آن را بدهید؛ منتها کمبود آن مسئله روانی را باید با قصد قربت جبران بکنید؛ یعنی نباید مال را که به فقیر می دهید بر اساس ترحم باشد؛ بلکه باید بر اساس احترام باشد چون انسان باید قصد قربت کند، قصد قربت با ترحم سازگار نیست. اگر به عنوان ترحم باشد به عنوان اینکه دل سوزی را دارد عمل می کند، برابر اینکه دل او سوخت دارد این کار را انجام می دهد، این روا نیست؛ بلکه این باید به قصد احترام باشد، به قصد قربت باشد. پس باید بکوشد کسی فقیر نشود «دفعاً بالفقر» و اگر هم کسی فقیر شد «رفعاً بالفقر» تلاش می کند و اکنون که «رفعاً بالفقر» تلاش می کند مالی که به فقیر می دهد اولاً باید «مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ» [7] باشد، حدّ وسط آنچه که خودش بهره می برد باشد و ثانیاً باید با احترام همراه باشد نه ترحم که آن کمبود مال را این افزایش روانی ترمیم بکند. انسان وقتی به عائله خود نان می دهد قصد قربت نمی کند؛ یعنی قصد قربت لازم نیست؛ اما وقتی به فقرا، آن اموال اسلامی را مثل خمس یا زکات و مانند آن می دهد باید قصد قربت بکند. قصد قربت کردن با احترام همراه است دیگر با ترحم سازگار نیست.

#### انفاق اجتماعی

انفاق از دستوراتی است که اسلام در ابعاد وسیع اجتماعی یعنی در سطح انسانی مطرح نموده است و محدود به حیطة دینی و مذهبی نمی گردد. دلایل آن در نمونه های آیات زیر روشن می شود.

خدا مرحوم شیخ بهایی را غریب رحمت کند! یک بیان لطیفی دارد می فرماید نیت آن نیست که شما که ایستادی بگویی من چهار رکعت نماز ظهر می خوانم! نیت این است که وقتی ایستادی کنار سجاده، این یک سکوی پرواز است، نیت انبعاث روح است، پرواز کردن است، وقتی از زمین بلند شدید، این می شود نیت؛ اما همین که این مفهوم را از ذهن گذرانید، این به درد فقه اصغر می خورد؛ اما به درد فقه اکبر که بتواند جلوی همه اینها بایستد، این انبعاث روح است. نیت یعنی پرواز، این نیت به حمل اولی است و غفلت به حمل شایع است. در سوره مبارکه «ماعون» فرمود: «قَوْلِ لِلْمُصَلِّينَ» چرا؟ «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ \* الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُنَ» - معاذالله! - «وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» [19] «ماعون»؛ یعنی کمک به همسایه. قبلاً می گفتند چهار طرف همسایه است تا «اربعین داراً»، الآن شش طرف، این طبقاتی که ساخته می شود، اینها هم همین طور هستند. ما تا چهل خانه از شش طرف همسایه ایم و همسایه داریم. هم از نظر افقی چهار بخش، هم از نظر عمودی هم دو قسمت، می شود شش قسمت. همه همسایه ایم. فرمود کسی که نیاز همسایه را برطرف نمی کند، این مشکل جدی دارد که به نمازش نرسیده است، پس معلوم می شود که این می شود ستون دیگری. آن وقت اگر ما بخواهیم بدانیم که این ستون چگونه است که کلّ دین را حفظ می کند، اینجا مشخص کرده است. درست است که فرمودند: «الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ» [20] ولی به هر حال باید معلوم شود که این ستون از چه جنسی است که جلوی همه رذایل را می گیرد. اگر نبود - إن شاء الله -

دفع می کند، نمی گذارد بیاید، اگر - معاذالله - بود، رفع می کند همه اینها را می برد. این چارچوب این صلوات است، این صلوات را برای کفار هم هست در بحث این که کفار هم مکلف به فروع هستند، این آیات خوانده شد؛ یعنی آیه ۴۲ به بعد سوره مبارکه «مدثر» این است که وقتی از مجرمین به نحو مطلق سؤال می کنند که: ﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سِقْرِ﴾ می گویند: ﴿لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾، یک؛ ﴿وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ﴾، که از روی تحلیل این تفصیل بعد از اجمال است. شرح بعد از متن است، چون صلوات آن است که همین کارها را به عهده دارد. آن وقت ذکر ﴿وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمَسْكِينِ﴾ به منزله ذکر شرح بعد از متن است. ﴿وَوَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ \* وَكُنَّا نَكْذِبُ بَيِّنَاتِ الدِّينِ﴾، [21] آن کسی که - معاذالله - قیامت را تکذیب می کند، کافر است. کافر را هم می گویند چرا نماز نخواندی؟ در قیامت بحث شد که «یوم القرار» است و بحث شد که «یوم القرار» است؛ منتها قرارش در بهشت است و فرارش در ساهره قیامت است. قرآن کریم هر دو قسمت را ذکر کرده است، آنجا که فرمود وارد بهشت می شوی که آن «دار القرار» است، کسی وارد بهشت شده آرام می گیرد و از آنجا بیرون نمی رود؛ اما در صحنه قیامت که حسابها هنوز بررسی نشده، ﴿يَوْمَ يَقْرَأُ الْمَرْءُ مِنْ آخِيهِ \* وَآمِهِ وَآبِيهِ﴾ [22] اینجا «یوم القرار» است؛ یعنی قبل از اینکه حسابها بررسی شود؛ اما وقتی حسابها بررسی شد، معلوم می شود که این شخص - إن شاءالله - اهل بهشت است، می رود به «دار القرار» و اگر گفته شد که در قیامت وجود مبارک صدیقه کبری (سلام الله علیها) می آید: «عُضْوَا أَبْصَارِكُمْ»، [23] آنجا جای تکلیف نیست، آنجا جای هدایت‌های تکوینی است؛ یعنی اصلاً نمی توانید ببینید. نه اینکه مثلاً محرم و نامحرم و اینها نیست. چه چیزی را می خواهید ببینید؟ کور می شوید. «عُضْوَا» اصلاً این نور دیدنی نیست، شما این روایت را در بحار بخوانید، [24] به اولین و آخرین می گویند که چشم‌هایتان را ببندید، حضرت می خواهد عبور کند، آنجا که جای محرم و نامحرم نیست، اصلاً یعنی نمی توانید ببینید! «عُضْوَا أَبْصَارِكُمْ»، تا اینکه این بی بی عبور نکند. قسمت ۷/ معارج/ تسنیم

## نتیجه گیری

چنانکه گفته شد انسان به انسان بعنوان خلیفه خود بر روی زمین می نگرد و انسان را بعنوان برترین سرمایه مطرح می کند از اساسی ترین معیارهای این سرمایه اجتماعی انسجام یا یگانگی هدف در اجتماع، اعتماد به معنی وجود اطمینان و امنیت در بین جامعه و مشارکت در نقش احساس مسئولیت در قبال مسائل و امور اجتماعی در جامعه است که در آیات شریف قرآنی به نحو احسن از آنها نمونه هائی ارائه شده است.